

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوازدهم شماره ۱۴۰ مرداد ۱۴۰۳

گلوی مرغ سحر
را بریده اند و، /
هنوز / درین شط
شفق / آواز سرخ
او / جاری
است...

دادخواهی
خون
شهیدان ۶۷
یک وظیفه
ملی و میهنی



آیت الله منتظری خطاب به اعضای کمیته اعدام ها: "بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و در تاریخ ما را محکوم می کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می نویسند."



جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر در ایران می گوید، شواهدی وجود دارند که نشان می دهند اعدام زندانیان سیاسی و کشتار بهائیان و کردها در دهه ۱۳۶۰ توسط حکومت ایران "جنایت علیه بشریت و نسل کشی" بوده اند.

نمایه

نگارنده	نهشته	برگه
جاوید رحمان	جمهوری اسلامی فامش‌ترین موارد نقض حقوق بشر در «جنایات و مشیانه»	۳
مادران پارک لاله ایران	هم‌صدا و هم‌پیمان، تا لغو حکم اعدام، ایستاده‌ایم تا پایان!	۶
سازمان زنان جبهه ملی ایران	به صدور حکم های اعدام بی پایه و اساس فاطمه دهید!	۹
فانپسکا آلبانیز،	اسرائیل دست به نسل‌کشی زده	۱۰
مژگان اورلی نوی—ترجمه	رهبران اسرائیل ترورها را جشن می گیرند. زندگان بهای آن را می پردازند	۱۱
سپیده رشنو	هیولای مصیبت دو شب دیگر می نشیند در فانه ایرج و ملوک	۱۵
جو موشنسکا—برگردان: آیدا	ما آزادییم که دنیا را تغییر دهیم	۱۶
مهدی فلجی	جنبش علیه دروغ سیستماتیک	۱۹
اردشیر لطفعلیان	حق گویی در برابر صامبان قدرت	۲۲
نافدا محمد فارسی	با انتصاب مسعود پزشکیان ...	۲۳
سازمان دانشجویان جبهه ملی	ساختن زندان در کنار قتل‌گاه؟	۲۵
	کشف «اکسیژن تاریک» در اعماق اقیانوس	۲۶
ناصر اعظمی	کارما	۲۷

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود بخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

جاوید رحمان: «جنایات وحشیانه» جمهوری

اسلامی فاحش‌ترین موارد نقض حقوق بشر

در «حافظه زنده ما» هستند



گرفته بودند، پرداخته است. او در بررسی موارد ارتكابی جنایت علیه بشریت، جنایات‌های جنسی و جنسیتی علیه زنان و دختران و همچنین آزار و اذیت اقلیت‌های دینی و مذهبی (بهائیان، مسیحیان، و یهودیان)، و قومی و زبانی (کردها، عرب‌های اهوازی، ترکمن‌ها، و بلوچ‌ها) طی نخستین دهه استقرار حکومت جمهوری اسلامی را تجزیه و تحلیل می‌کند.

روش‌شناسی و برخی از جنایات ارتكاب‌یافته

او در روش‌شناسی گزارش خود بر پنج منبع شهادت و مصاحبه با شاهدان، منابع رسمی دولتی، اسناد و منابع سازمان ملل متحد، شواهد مستند، و گزارش‌ها و اسناد سازمان‌های بین‌المللی و کمک‌های کارشناسان تکیه کرده است.

در این گزارش همچنین موارد دیگری از جنایات ارتكاب‌یافته توسط جمهوری اسلامی علیه بشریت از جمله شکنجه، آزار و اذیت، و ناپدیدسازی اجباری و همچنین اقداماتی غیرانسانی همچون موجب‌شدن درد و رنج فراوان و وارد کردن جراحات بدنی و ذهنی علیه زندانیان سیاسی به تفصیل بررسی شده است.

جاوید رحمان در بخش دیگری از گزارش خود به اعدام‌های زندانیان از جمله شمار زیادی از کودکان و همچنین زنان زندانی که برخی از آنها پیش از اعدام مورد تعرض جنسی قرار

۰۱ مرداد ۱۴۰۳
جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، در گزارشی تفصیلی به بررسی «جنایات وحشیانه» جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ و همچنین سال ۱۳۶۷ علیه شهروندان ایران پرداخت.

طبق این گزارش که در روز دوشنبه ۱ مرداد منتشر شده، «جنایات وحشیانه « متشکل از نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، و جنایات جنگی هستند و به عنوان «جدی‌ترین جنایات علیه بشریت» شناخته می‌شوند.

آقای رحمان در این گزارش ۶۶ صفحه‌ای ضمن تشریح جزئیاتی از «اعدام‌های مستبدانه و فراقانونی» هزاران تن از مخالفان و زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی، این موارد را «قتل و کشتار» و «مصادق جنایت علیه بشریت» می‌خواند.

فتوای خمینی و قتل عام زندانیان در تابستان ۶۷

گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران بخش قابل توجهی از گزارش خود درباره «جنایات وحشیانه» جمهوری اسلامی را به فتوای خمینی در تابستان ۶۷ و قتل عام متعاقب زندانیان سیاسی در پی محاکمات ساختگی و فراقانونی اختصاص داده است. طبق این گزارش، غالب اعدام‌شدگان از

نسل‌کشی اتباع خود شدند.

بر اساس گزارش، به رغم شواهد و مدارک فراوان موجود، عاملان این «جنایات» همچنان بر مسند قدرت تکیه زده‌اند، جامعه بین‌المللی ناتوان از یا فاقد تمایل به پاسخگو کردن آنها بوده است، و این «جنایتکاران» همچنان از امتیازات حکومتی و مصونیت از عدالت بین‌المللی و مسئولیت‌پذیری برخوردار هستند.

است.

توصیه‌ها

جاوید رحمان در بخش پایانی گزارش خود خواستار تشکیل یک سازوکار مستقل بین‌المللی به منظور رسیدگی فوری، بی‌طرفانه، جامع، و شفاف به جنایات ارتکاب‌یافته از سوی جمهوری اسلامی در نخستین دهه حیات این حکومت و پاسخگو کردن آمران و عاملان آن شده است. او همچنین از جامعه بین‌المللی



جاوید رحمان در کنار جمعی از حقوقدانان و فعالان حقوق بشر ایرانی و بین‌المللی در کنفرانس عدالت برای قربانیان اعدام‌های سال ۱۳۶۷ در ژنو، سوئیس

درخواست کرده که مقامات حکومت ایران را ملزم به مواردی همچون افشای کامل و علنی ناپدیدسازی‌های اجباری و اعدام‌های خودسرانه در دهه نخست حیات جمهوری اسلامی، عذرخواهی علنی و پذیرش مسئولیت ارتکاب این جنایات، توقف نابودی گورهای دسته‌جمعی، ارائه اطلاعات به خانواده‌های بازماندگان درباره محل دفن عزیزان‌شان، پایان آزار و اذیت خانواده‌های داخو، و دسترسی سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی به محل دفن کشته‌شدگان کنند.

جاوید رحمان همچنین از دولت‌های جهان خواسته است عاملان و آمران «جنایات وحشیانه» در ایران را تحت پیگرد کیفری قرار دهند و حکم جلب آنها را صادر کنند.

جاوید رحمان یادآور می‌شود که بازماندگان و شاهدان این «جنایات» همچنان با عواقب روحی و روانی آن دست و پنجه نرم می‌کنند، خانواده‌های ناپدیدشدگان همچنان در جستجوی عزیزان‌شان هستند، و قربانیان و بازماندگان از سازمان ملل متحد و اعضای جامعه بین‌المللی انتظار دارند به تحقق عدالت و پاسخگو کردن جنایتکاران کمک کنند.

به گفته گزارشگر ویژه سازمان ملل، بررسی جنایات ارتکاب‌یافته توسط جمهوری اسلامی در نخستین دهه حیاتش تصویر روشنی از موارد فاحش نقض حقوق بشر توسط این حکومت در حال حاضر می‌دهد و تداوم صدور احکام خودسرانه و غیرقانونی از جمله محاربه و افساد فی‌الارض علیه مخالفان سیاسی دال بر این قضیه

اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند اما صدها مخالف چپ‌گرای حکومت ایران نیز در نتیجه همین فتوای خمینی توسط «هیئت‌های مرگ» اعدام و در گورهای دسته‌جمعی بی نام و نشان در سراسر ایران دفن شدند.

بدترین و فاحش‌ترین موارد نقض حقوق بشر

جاوید رحمان خاطر نشان می‌کند که «جنایات وحشیانه» ارتکاب‌یافته توسط جمهوری اسلامی «بدترین و فاحش‌ترین موارد نقض حقوق بشر در حافظه زنده ما هستند» که به موجب آنها مقامات عالی‌رتبه حکومت ایران از طریق طرح‌ریزی و مشارکت فعالانه در سازماندهی، دستور به اجرا، و ارتکاب آنها، مرتکب جنایت علیه بشریت و

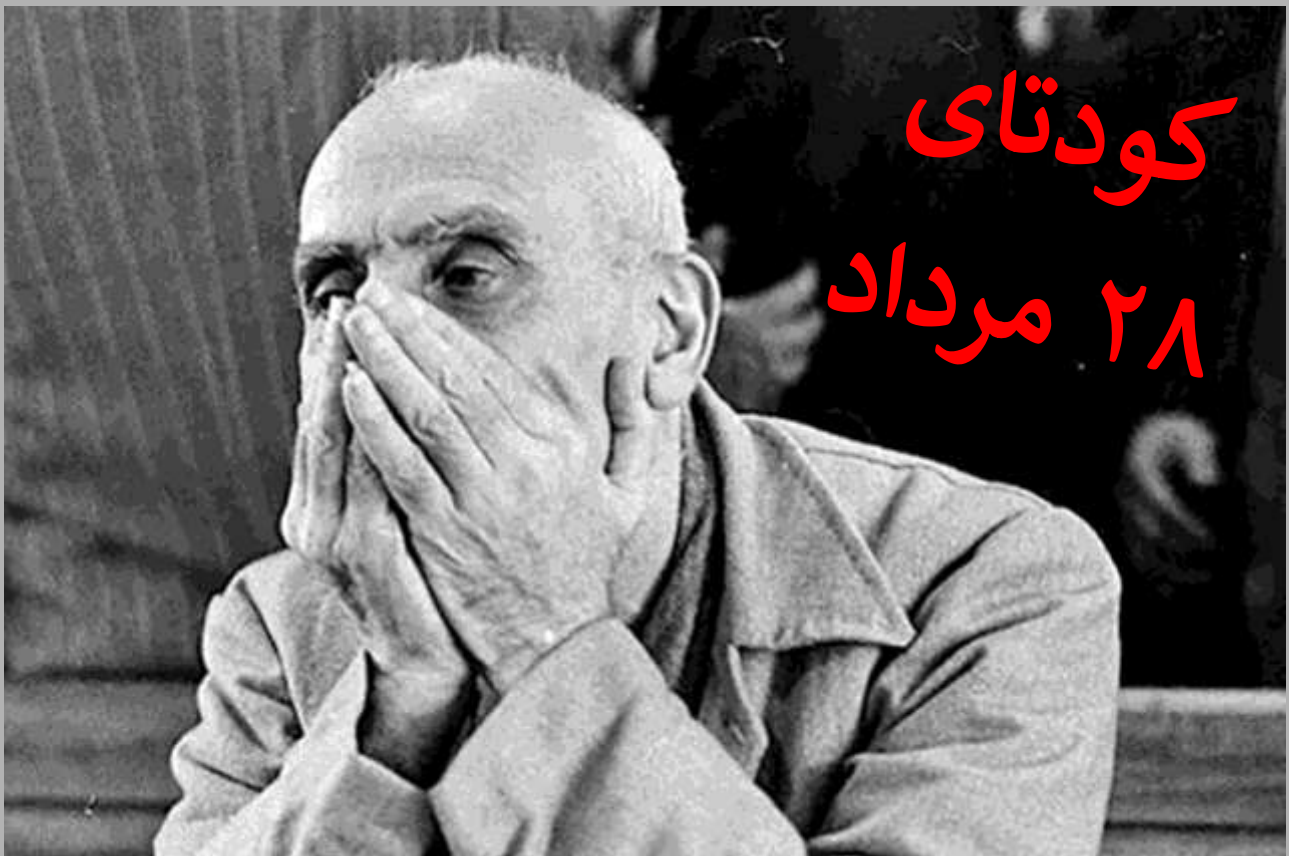
که چه سان «پاک و مجرد!» به فلک تاخته اند
و چه آتش ها هر گوشه به پا ساخته اند
و برادرها را خانه برانداخته اند!

دود در «مزرعه سبز فلک» جاری ست.
تیغه نقره «داس مه نو» زنگاری ست،
و آنچه «هنگام درو» حاصل ماست؛
لعنت و نفرت و بیزاری است!

روزگاری است که خوبی خفته ست
و بدی بیدار است
و غزل های قناری ها
خواب جت ها را آشفته ست!

قفسی باید ساخت
هرچه در دنیا گنجشک و قناری هست
با پرستوها،
و کبوترها
همه را باید یکجا به قفس انداخت!
روزگاری است که پرواز کبوترها
در فضا ممنوع است
که چرا
به حریم جت ها خصمانه تجاوز شده است!

روزگاری است که خوبی خفته است
و بدی بیدار است.
و هیاهوی قناری ها،



کودتای ۲۱ مرداد

خواب جت ها را آشفته است!

غزل «حافظ» را می بندم
از پس پرده اشک،
خیره در مزرعه خشک فلک می نگرم
می بینم:
در دل شعله و دود
می شود «خوشه پروین» خاموش!
پیش خود می گویم:
عهد خودرایی و خود کامی است،
عصر خون آشامی است،
که درخشنده تر از خوشه پروین سپهر
خوشه اشک یتیمان ویتنامی ست!

غزل حافظ را می خواندم :
«مزرعه سبز فلک دیدم و داس مه نو»
تا به آنجا که وصیت می کرد:
«گر روی پک و مجرد چو مسیحا به فلک
از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو»

دلم از نام مسیحا لرزید
از پس پرده اشک
من مسیحا را بالای صلیبش دیدم
با سرخم شده بر سینه، که باز
به نکو کاری، پاکی، خوبی
عشق می ورزید.
و پسر هایش را

هم صدا و هم پیمان، تا

لغو حکم اعدام،

ایستاده‌ایم تا پایان!

جنگ ایران و عراق را پذیرفت و هم‌زمان پاک‌سازی زندان‌ها از نیروهای رزمنده و مقاوم را در دستور کار خود قرار داد. سپس با یک حکم حکومتی، فرمان اعدام زندانیان سیاسی مجاهد که بر موضع بودند را صادر کرد و هیات مرگ را برای انجام سریع این جنایت هولناک به‌کار گمارد. گفته شده در همان اواخر تیرماه ماه زندانیان سیاسی اوین و گوهردشت ممنوع الملاقات شدند و اعدام زندانیان سیاسی مجاهد و کمونیست در کمتر از دو ماه در سکوت خبری انجام شد. از هشتم مرداد ۱۳۶۷ اعضا و هواداران سازمان مجاهدین که بر سر موضع خود بودند را حلق آویز کردند. پس از چند روز توقف از پنجم تا پانزدهم شهریور ۱۳۶۷ نیز زندانیان سیاسی چپ و کمونیست که بر موضع خود بودند را بدون اطلاع زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان حلق آویز کردند و پیکرشان را در گورهای جمعی خاوران یا دیگر گورهای بی نام و نشان مخفیانه به خاک دادند و خانواده‌های خاوران همچنان پیگیر و پایدار و خستگی ناپذیر برای دانستن حقیقت و دادخواهی پای می‌فشارند.

توانست مطالبات برابری خواهانه‌ی زنان مبارز را به حاشیه براند و بسیاری نیز سکوت اختیار کردند چون مساله‌ی آن‌ها نبود. سپس سرکوب و حذف مطالبات اقوام و ملیت‌ها را در برنامه‌ی خود گذاشت و کشتار در کردستان، ترکمن صحرا و خوزستان را آغاز کرد و باز بسیاری خاموش ماندیم. بعد نوبت به پاک‌سازی دانشگاه‌ها و دانشجویان و استادان آزادی‌خواه رسید و باز بسیاری خاموش ماندیم. از ابتدای دهه‌ی شصت نیز بازداشت‌های گسترده‌ی فعالان سیاسی و اعدام‌های پیاپی را در برنامه‌ی خود گذاشت و با قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ تمام سازمان‌ها و احزاب سیاسی را نابود کرد و باز بسیاری خاموش ماندیم. حتی پس از آن‌که صدای دادخواهی مادران و خانواده‌های خاوران علی‌رغم سرکوب‌های شدید حاکمیت بلند شد، باز هم بسیاری خاموش ماندیم زیرا دادخواهی‌شان خط قرمز حاکمیت و سیاسی بود و بسیاری خود را سیاسی نمی‌دانستیم. قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، درست سی‌وشش سال پیش در چنین روزهایی بود. روح‌الله خمینی در ۲۹ تیر ۱۳۶۷، قطع‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل برای پایان دادن به

جمهوری اسلامی ایران از سرکوب، تبعیض و ریختن خون آزادی‌خواهان ارتزاق می‌کند تا بتواند سرپا بماند، به همین دلیل سرکوب و حذف فیزیکی نیروهای مبارز را از همان آغاز استقرارش، دسته دسته و طیف به طیف در برنامه‌ی سیاسی خود قرار داد تا بتواند بر جامعه سوار شود و حاکمیت را به دست گیرد و تا به حال نیز با همین سیاست توانسته است دوام بیاورد. اما با بحران‌های عمیق ساختاری که خودش و جامعه را درگیر کرده و با آگاه شدن نیروهای آزادی‌خواه و همبستگی‌شان با همدیگر، ستون‌های این حاکمیت سراسر تبعیض به شدت ترک‌خورده است.

حاکمیت اسلامی ایران برای استقرار خودش، ابتدا حذف فیزیکی زنان به عنوان نیمی از جامعه را با تبلیغ ساختار مذهبی و تفوق هرچه بیشتر مرد-پدرسالاری و تبعیض جنسی - جنسیتی در دستور کار خود قرار داد و با اسیدپاشی و تیغ‌زنی و سرکوب وحشیانه، زنان را علی‌رغم ایستادگی‌های جانانه‌ی آن‌ها، مجبور کرد به وضعیت موجود تن دهند و حجاب اجباری را رعایت کنند و برخی نیز مجبور شدند خانه‌نشین شوند یا به تبعید بگریزند و بدین وسیله

خوشبختانه در دهه‌ی هفتاد، بسیاری از زنان مبارز، دانشجویان، نویسندگان، روشنفکران، معلمان، کارگران و دیگر نیروهای آزادی‌خواه زنده مانده از این همه سرکوب و اعدام و تبعید، توانستند خود را جمع و جور کنند و فعالیت‌های خود را به اشکال مختلف از سر گیرند. پس از آن باز شاهد سرکوب دانشجویان در کوی دانشگاه شدیم و بعد نیز قتل‌های سیاسی پیاپی نویسندگان و روشنفکران. در این‌زمان بخش‌هایی از آزادی‌خواهان رو در روی حاکمیت ایستادند و با این سرکوب و حذف شدگان همراهی کردند، اما باز هم بسیاری خاموش ماندند تا بتوانند زندگی معمولی و بدون دردسر خود را داشته باشند. در این میان بخش‌هایی از نیروهای اصلاح طلب نیز که داشتند از حاکمیت رانده

می‌شدند، به نوعی به اپوزیسیون جمهوری اسلامی تبدیل شدند و نقطه اوج آن در سال ۱۳۸۸ بود که با شعار «رای من کو» توانستند بسیاری از جوانان و دانشجویان را با خود همراه کنند و معترضان نیز به شدت سرکوب و تعداد زیادی کشته شدند. باز هم بسیاری از نیروهای مبارز با

آنها همراه نشدند چون این جنبش را تنها برای حمایت از اصلاح طلبان و انتخاب بین بد و بدتر می‌دانستند. در حالی که بسیاری از نیروهای معترض نه تنها رأی نداده بودند، بلکه کل حاکمیت جمهوری اسلامی را قبول نداشتند.

از دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۹۸ تاکنون، جنبش‌های مستقل و مردمی و حرکت‌های اعتراضی در سراسر ایران گسترده‌تر و قدرتمندتر شده است. به ویژه پس از قیام زن، زندگی، آزادی، اعتراض‌های زنان و جوانان به سویی رفته که شجاعانه و مصمم حجاب از سر بر می‌دارند و برای رفع هرگونه تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی در برابر کل حاکمیت ایستاده‌اند و متأسفانه در این اعتراضات نیز بسیاری همراه

نشدند و عاقبت حاکمیت توانست با کشتن صدها نفر و بازداشت هزاران نفر این جنبش بزرگ را سرکوب کند و برای جلوگیری از خیزش‌های دوباره، هر روزه با صدور و اجرای وحشیانه‌ی احکام سنگین و احکام اعدام روبرو می‌شویم. یادمان نرود زینب جلالیان نیز از اسفند ۱۳۸۶ با حکم حبس ابد و تهدید به تجاوز و انواع شکنجه‌ها برای شکستن عزم راسخ او، همچنان در زندان است.

در چهاردهم تیرماه ۱۴۰۳، شریفه محمدی فعال کارگری محبوس در زندان لاکان رشت به اتهام «بغی» به اعدام محکوم شد. در کمتر از بیست روز بعد، در تاریخ دوم مرداد ۱۴۰۳، پخشان عزیز زبانی سیاسی کورد نیز به اتهام «بغی» به اعدام محکوم شد. شنبه ششم مرداد ۱۴۰۳،



تحصن قبلی زندانیان زن بند زنان زندان اوین، دفتر بند زندان اوین در ابلاغیه ای در روز شنبه ۱۳ مرداد، ۳۷ زندانی زن محبوس در زندان اوین را ممنوع الملاقات کردند. زنان زندانی اوین پس از اعدام رضا رسایی نیز در روز سه‌شنبه ۱۶ مرداد، دوباره تحصن کردند و گارد زندان به بند زنان حمله و تعدادی از زندانیان مجروح یا دچار حمله عصبی شدند و آنها را به بهداری زندان اوین منتقل و تلفن‌های بند را قطع کردند. گفته شده چند تن از زندانیان سیاسی از جمله نرگس محمدی را به بیمارستان منتقل کردند. بیدارزنی خبر داده است: «زنان زندانی معترض در زندان وکیل آباد مشهد را به صورت صلیبی به تخت بستند. طی روزهای گذشته، گزارش‌هایی از اعتراض اولیه زنان

زندانی محبوس در این زندان منتشر شده است. بنا به این گزارش‌ها، اعتراض زنان به شرایط بسیار نامناسب زندگی در بندهای این زندان که در دو نوبت انجام شد با سرکوب خشن ماموران صورت گرفته است. « شبکه حقوق بشر کوردستان در گزارشی به تاریخ ۹ مرداد ۱۴۰۳ نیز اطلاع داده است:

«دست‌کم ۱۳ شهروند و فعال کورد به نام‌های وریشه مرادی، سردار شاهمرادی، علی قاسمی، پژمان سلطانی، کاوه صالحی، زرگار بیگ‌زاده، بابامیری، جوانمرد مام خسروی، کامران سلطانی، محمد فرجی، رئوف شیخ معروفی، حسین خسروی، سلیمان ادهمی و هیوا نوری که بیشتر آنها در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی - زن ژان، نازادی» در دو سال گذشته توسط نیروهای امنیتی سنجند و بوکان بازداشت شده‌اند، با اتهام‌های «بغی»، «افسادی‌الارض» و «مجاربه» در زندان بسر می‌برند. این افراد که هم‌اکنون در زندان‌های اوین، بوکان، سنجند و ارومیه بسر می‌برند با صدور کیفرخواست در خطر صدور حکم سنگین یا اعدام قرار دارند».

زندانیان سیاسی و عقیدتی زن محبوس در زندان اوین در اعتراض به احکام اعدام، به‌ویژه در اعتراض به صدور احکام اعدام برای شریفه محمدی و پخشان عزیز، از ساعت ۱۹ در حیاط زندان اوین تحصن کردند و یک فایل صوتی را شجاعانه بیرون دادند که جمعی و بسیار محکم شعار می‌دادند: «بند زنان اوین، هم‌صدا و هم‌پیمان، تا لغو احکام اعدام، ایستاده‌ایم تا پایان»، «جان برو، سر برو، آزادی هرگز نرود»، «صدور حکم اعدام، انتقام حاکمان، از زنان، کردستان، تا هر گوشه در ایران»، «نه تهدید، نه سرکوب، نه اعدام دیگر اثر ندارد، جمهوری اعدامی یک خواب خوش ندارد»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد». به دلیل این تحصن و

واقعیت این است که حاکمیت ارتجاعی، ستمگر و جنایتکار جمهوری اسلامی ایران، جامعه را درگیر بحران‌های شدید سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی کرده است و روز به روز بر فقر و فلاکت و اختلاف طبقاتی میان طیف‌های مختلف مردم می‌افزاید. به همین دلیل اعتراض جنبش‌های مستقل کارگران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، زنان، مادران دادخواه و دیگر آزادی‌خواهان نیز روز به روز بیشتر شده و حاکمیت وحشت‌زده بر سرکوب‌ها و صدور احکام سنگین و اعدام می‌افزاید تا شاید بتواند مردم زحمتکش و زنان و اقلیت‌ها که بیش از همه زیر بار این تبعیض‌ها کمرشان خرد شده است را به سکوت بکشاند و مقاومت و ایستادگی جنبش‌ها را مهار کند. اما موفق نشده و نخواهند شد و این اعتراض‌ها به شکل جمعی حتی در درون زندان‌ها روز به روز بیشتر و گسترده‌تر شده است.

کارزار "سه شنبه‌های نه به اعدام" که از زندان قزل‌حصار کرج شروع شد، هم‌اکنون حداقل در ۱۸ شهر انجام می‌شود. سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۴۰۳، بیست و هشتمین هفته‌ای بود که این زندانیان سیاسی اعتصاب غذای خود را در اعتراض شدید به احکام اعدام و برای "لغو مجازات اعدام و هرگونه شکنجه" پشت سر گذاشتند. درست در همین روز در سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۴۰۳، رضا رسایی شهروند کورد ۳۴ ساله، پیرو آئین یارسان که در سوم آذر ۱۴۰۱ در شهریار تهران بازداشت شده و به شهرستان صحنه انتقال داده بودند، بدون اطلاع خانواده در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه اعدام شد. سپس به خانواده اطلاع دادند و تهدیدشان کردند که اجازه‌ی برگزاری مراسم ندارند و پیکرش را به گورستانی دورافتاده به نام میناآباد منتقل کردند تا فامیل و همراهان آن‌ها نتوانند در مراسم خاک‌سپاری وی شرکت کنند. چهارشنبه هفدهم مرداد ۱۴۰۳ نیز، بیست و دو زندانی از بابت جرائم غیر سیاسی را در زندان قزل‌حصار کرج اعدام کردند.

ضرب و شتم زنان و دختران جوان نیز کماکان توسط ماموران حکومتی ادامه دارد. زنان و دختران جوان که به‌ویژه پس از قیام زن، زندگی، آزادی، غرورآفرین، شجاعانه و بسیار مصمم در برابر حاکمیت ارتجاعی - اسلامی ایران و علیه مرد-پدرسالاری و هرگونه

تبعیض ایستاده‌اند و دارند عملی حجاب اجباری را به حجاب اختیاری تبدیل می‌کنند. سه‌شنبه ۱۶ مرداد تصویری ویدئویی در فضای مجازی منتشر شد که حاکی از ضرب و شتم نیروهای طرح موسوم به «نور» برای بازداشت دو دختر نوجوان در خیابان وطن‌پور شمالی تهران است که روسری بر سر نداشتند.

نژادپرستی و تبعیض علیه اتباع افغانستان نیز در ایران بیداد می‌کند. موضوع اخراج کبری غلامی یکی از این موارد است. او با این‌که در ایران متولد شده و پژوهشگر حوزه‌ی اجتماعی است، هفته‌ی گذشته پس از دریافت «پیامک‌هایی درباره رعایت حجاب»، از اداره گذرنامه ایران به اردوگاه مهاجران در کرج منتقل شد. اما فعالان اجتماعی به طور گسترده اعتراض کردند و کارزاری به راه انداختند که بازگشت او به افغانستان زیر نظر طالبان خطرناک است و خوشبختانه به خانه‌اش در تهران بازگشت. یا ماجرای سیدمهدی، پسر ۱۵ ساله افغانستانی که به دلیل نداشتن مدارک اقامت در دماوند توسط نیروی انتظامی با خشونت بسیار بازداشت شد. تصویر او در فضای مجازی نشان می‌دهد که پلیس زانوبیش را وحشیانه بر گلوی او گذاشته است. این تصویر، خشونت پلیس آمریکا علیه سیاه پوستان و کشته شدن جورج فلوید را به یادها آورد.

ما مادران پارک لاله ایران به عنوان صدایی از جنبش دادخواهی مردم ایران، هرگونه سرکوب، بازداشت، شکنجه و صدور احکام ناعادلانه حبس، شلاق، و صدور و اجرای تمام احکام اعدام چه برای زندانیان سیاسی و چه برای زندانیان غیر سیاسی را به شدت محکوم می‌کنیم و همراه با جنبش‌های مستقل و مردمی در ایران ایستاده‌ایم تا پایان و خواهان لغو فوری تمام احکام اعدام هستیم. ما از صمیم قلب به دایه آذردهخت، مادر داغدار رضا رسایی تسلیم می‌گوییم و از اعماق جان با خانواده‌ی داغدار آن‌ها و دیگر خانواده‌های داغدار همدردیم. هرچند می‌دانیم رنج از دست دادن عزیزانمان و زخم‌های ناشی از اذیت و آزارهای این ستمگران پیش و پس از اعدام عزیزانمان، برای همگی ما بسیار سنگین و طاقت فرساست، اما ضرورت دارد که با تمام وجود تلاش کنیم تا بتوانیم این دردهای مشترک را

به رزمی مشترک برای دادخواهی تبدیل کنیم و مصمم‌تر و همبسته‌تر علیه این حاکمیت ارتجاعی، ستمگر و جنایتکار بایستیم و اجازه ندهیم که این جنایت‌ها دوباره و دوباره تکرار شود.

از شما دادخواهان می‌خواهیم که برای دستیابی به مطالبات زیر با ما همراه شوید:

۱) آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی،
۲) لغو مجازات اعدام و شلاق و پایان دادن به هرگونه شکنجه و کشتار از جمله؛ اعدام، ترور، کشتار خیابانی، قصاص، سنگ‌سار،
۳) محاکمه و مجازات آمران و عاملان تمامی جنایت‌های صورت گرفته توسط مسئولان جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تا به امروز در دادگاه‌هایی علنی، عادلانه و مردمی (مجازاتی به جز اعدام)،

۴) برخورداری از آزادی بیان، اندیشه، قلم بدون قید و شرط
۵) برخورداری از آزادی پوشش و حق کنترل بر بدن بدون قید و شرط،
۶) برخورداری از حق اعتراض، اعتصاب، تجمع، تشکل، سازمان و احزاب مستقل،
۷) برخورداری از برابری حقوق شهروندی و رفع هرگونه تبعیض و
۸) جدایی دین از حکومت. ما اعتقاد عمیق داریم که ساختار سراپا فاسد، تمامیت‌خواه و دیکتاتوری مذهبی - ارتجاعی و غیر دموکراتیک حکومت اسلامی ایران باید در هم شکسته شود و طرحی نو در اندازیم و به آزادی، برابری، دموکراسی و عدالت اجتماعی دست یابیم تا بتوانیم از تکرار جنایت و تبعیض و بی‌عدالتی جلوگیری کنیم.

قیام علیه اعدام!
پیروز باد جنبش دادخواهی!
نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!
پیروز باد جنبش زن، زندگی، آزادی - زن، ژیان، نازادی!

مادران پارک لاله ایران
۱۸ مرداد ۱۴۰۳

به صدور حکم های اعدام بی پایه و اساس خاتمه دهید!



برون رفت از آنها ، حکمرانان همواره گزینه ی خانمان برانداز حذف زنان و مردانی را برمی گزینند که در تلاشند تا با بذل عشق و وفا بذر آزادی و آزادگی و عدالت را در خاک پاک میهن آبیاری نمایند.

سازمان زنان جبهه ملی ایران ضمن محکوم کردن احکامی که براساس اتهامات واهی ، که در تفسیر حتی در تضاد با قوانین موجود صادر شده است، خواهان اعاده دادرسی و نقض حکم اعدام برای خانم ها شریفه محمدی و پخشان عزیز ی ، و همچنین لغو هرگونه حکم اعدام برای فعالان سیاسی، عقیدتی، صنفی و مدنی می باشد.

سازمان زنان جبهه ملی ایران

تهران - دوازدهم مرداد ماه ۱۴۰۳

اند، اکنون با اتهاماتی بی اساس با خطر مرگ مواجه و در اسارتگاه های خود در انتظاری کشنده به سر می برند. آیا در این برهه خاص از تحولات سیاسی در درون حاکمیت، و در شرایط خطیری که از لحاظ امنیت ملی بر میهنمان مستولی است، اقداماتی از این دست ریشخندی به هر امیدی برای بهبود وضعیت اسفبار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور تلقی نمی شود؟

با گذشت نزدیک به پنج دهه، آیا می توان ذره ای منطق و استدلال در اصرار بلاهت گونه حکومت و مجریان دستگاه قضایی آن در استفاده از شیوه سبعمانه، و درعین حال بی اثر خود ، که همانا بگیر و ببند و بکش بی وقفه و بی مهابا است ، یافت ؟ در مواجهه با هزارتوی معضلاتی که جامعه را بیرحمانه در بر گرفته ، به جای پاسخگویی و یافتن راهی برای

موجب کمال تاسف است که نظام حاکم بر کشورمان، برای حل بحران های پیاپی خود راهی جز داغ و درفش نمی یابد. بار دیگر برای ایجاد رعب و وحشت در بین ملت به پا خاسته ی ایران، به ویژه در میان زنان مبارز و آزادی طلب ، از تنها اقدامی که بیش از همه در آن تبحر دارد، سود جسته، و گزینه ی شنیع و کریه اعدام را برای حذف هر صدای مخالف برمی گزیند.

هم اکنون دو بانوی فرهیخته ایرانی که مبارز در عرصه ی فعالیت های مدنی هستند، زیر حکم اعدام قرار گرفته اند. خانم شریفه محمدی ، فعال اجتماعی و کارگری و خانم پخشان عزیز ی ، مددکار اجتماعی و فعال حقوق زنان، که هر دو از فعالان شاخص و خستگی ناپذیر در برقراری عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق فردی و مدنی هم وطنان خود بوده

گزارشگر ویژه سازمان ملل:

اسرائیل دست به نسل‌کشی زده



۲۰ مرداد ۱۴۰۳

فرانچسکا آلبانیز، گزارشگر

ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر فلسطینی‌ها، روز شنبه ۲۰ مرداد/ ۱۰ اوت در واکنش به حمله هوایی اسرائیل به مدرسه‌ای در غزه که به کشته شدن ۱۰۰ آواره فلسطینی منجر شد این رویداد را نسل‌کشی خواند. او در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «اسرائیل در حال نسل‌کشی فلسطینیان همزمان در یک محله، یک بیمارستان، یک مدرسه، یک اردوگاه آوارگان، یک منطقه امن است.» آلبانیز

به‌عنوان «وارونه‌نمایی زشت واقعیت» محکوم کرد. گزارشگر ویژه سازمان ملل همچنین گفته است که «البته» حماس را هم به دلیل حمله به اسرائیل که منجر به جنگ ۱۰ ماهه در نوار غزه شد، محکوم می‌کند. گزارشگران ویژه توسط شورای حقوق بشر سازمان ملل منصوب می‌شوند اما اظهارات آنها به مثابه موضع رسمی سازمان ملل نیست.

گفت که اسرائیل با استفاده از «سلاح‌های آمریکایی و اروپایی» چنین حملاتی را علیه فلسطینی‌ها انجام می‌داد. او افزود: «باشد که فلسطینی‌ها ما را به خاطر ناتوانی جمعی ما در حفاظت از آنها ببخشند.» آلبانیز در گزارشی هم که در ماه مارس منتشر شد، گفت که «زمینه‌های معقولی» وجود دارد که روشن می‌کند اسرائیل در جنگ خود در غزه چندین نوبت «نسل‌کشی» انجام داده است. اسرائیل که مدت‌هاست به شدت از آلبانیز و مأموریت او انتقاد می‌کند، گزارش او را



مژگان اورلی نوی: رهبران اسرائیل ترورها را جشن می گیرند گیرند. زندگان بهای آن را می پردازند

– آیا نسل کشی جنایتکارانه ای که ما در غزه مرتکب می شویم، امنیت حتی یک نفر را در اسرائیل افزایش داده است؟

– آیا در حالی که منتظر پاسخ ایران به قتل هنیه هستیم، امنیت بیشتری احساس می کنیم؟



از قتل عام ۷ اکتبر، اسرائیل همواره خشونت و تشدید تنش را انتخاب کرده است و در ارائه توجیحات هرگز کم نیاورده است: «ما باید با قدرت به حملات پاسخ دهیم.» «ما باید از کسانی که این جنگ را آغاز و اجرا کرده اند انتقام بگیریم.» «ما باید فشار را تشدید کنیم تا گروگانها را بازگردانند.» «ما باید در پاسخ به شلیک موشکها به لبنان حمله کنیم.» «ما باید به ایران پیام دهیم که در مورد حمایت از حزب الله سکوت نخواهیم کرد...»

با این حال، در نهایت، انتخاب تشدید روال خشونت آمیزی تا این حد انتقام جویانه بمثابة یک خودکشی است. این رفتار خشک و دگماتیک آنقدر تکرار شده است که به ما اجازه نمی دهد سؤالات اساسی، حیاتی و نیز وجودی را بپرسیم:

آیا نسل کشی جنایتکارانه ای که ما در غزه مرتکب می شویم، امنیت حتی یک نفر را در اسرائیل افزایش داده است؟

آیا در حالی که منتظر پاسخ ایران به قتل هنیه هستیم، امنیت بیشتری احساس می کنیم؟

خواهد شد، هرچند شدت یا ماهیت آن عکس العملها مشخص نباشد. مسعود پزشکیان، رئیس جمهور جدید ایران و ظاهراً میانه روترین نامزدهای جمهوری اسلامی، در سخنان آغازین خود متعهد شده بود که از جنگ طلبی سلف خود فاصله بگیرد و ایران را به مسیر گفتگو با غرب بازگرداند. [که این برای نتانیاهو غیرقابل تحمل بود . ح.]. اما ترور هنیه بلافاصله پس از مراسم تحلیف رئیس جمهور جدید ایران، پزشکیان را مجبور کرد موضع تندی اتخاذ کند. او اکنون باید وزن خود را ثابت کند؛ به این نقض آشکار حاکمیت کشورش پاسخ دهد و اتحاد خود با حماس را عمیقتر کند.

«شایسته مرگ» احتمالاً فرسوده ترین اصطلاح در گفتمان عمومی اسرائیل برای توصیف ترورهای اخیر است. این یکی از توجیحات متعددی است که اسرائیل برای خشونتهای ماهرشده خود در ده ماه گذشته پیدا کرده است. اما چیزی وحشتناک در این واقعیت وجود دارد، و آن، این سؤال نیست که آیا کسی «شایسته مرگ» تلقی می شود یا خیر، بلکه بیشتر پرسش درباره سرنوشت ماست و این که آیا ما غیرنظامیان شایسته زندگی هستیم یا خیر. آری پرسش این است.

دوشنبه - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵
بیلبردهای اسماعیل هنیه و محمد ضیف رهبران حماس با کلمات «حذف شد» در تصویر تل آویو، ۰۲ اوت ۲۰۲۴. (میریام آلستر/فلش 90)

ما اکنون با خطر گسترش جنگ منطقه ای بین یاجوج و ماجوج روبرو هستیم که بنیامین نتانیاهو سالها مصمم به شعله ور کردن آن بوده است. هر یک از ما با وحشت سعی می کنیم حدس بزنیم که پاسخ به ترورهای اخیر - که رهبران ما آن را به عنوان یک «دستاورد درخشان» ماشین جنگی پیچیده اسرائیل جشن می گیرند - چه خواهد بود و آیا فرزندان ما از آن جان سالم به در خواهند برد یا خیر. ما اکنون به سرنوشت گروگانها فکر می کنیم و حتی وحشت داریم و می ترسیم آنچه را که احتمال می دهیم حقیقت باشد به زبان بیاوریم.

بنابراین شاید اکنون همان لحظه ای باشد که باید درنگ کنیم، برخیزیم و بپرسیم: آیا واقعاً راه دیگری وجود نداشت؟ آیا این فرو رفتن در این جهنم بی انتها سرنوشت اجتناب ناپذیر ما بود؟

واکنش ایران به کشته شدن اسماعیل هنیه، رهبر حماس در تهران، و همچنین انتقام حزب الله به خاطر کشته شدن یکی از فرمانده هانش، فؤاد شکر، بالاخره انجام



ابزار در اختیار نداشته باشد، کشوری است بسیار خطرناک برای شهروندانش و حتی بیشتر از آن برای اتباع مناطق اشغال شده خود. جامعه اسرائیل می توانست، ده ماه پس از کشتار 7 اکتبر، اکنون جای دیگری باشد. می توانست در حال بهبود یافتن از ترومای وحشتناک خود باشد و همه گروگانها هم زنده به خانه بازگشته باشند. دهها هزار نفر از شهروندان کشور از خانه های خود در شمال و جنوب آواره نمی شدند و جان بسیاری از سربازان در امان می ماند. می شد که نوار غزه به هیروشیما می خاورمیانه تبدیل نشود، و نزدیک به دو میلیون فلسطینی، از پیش محاصره شده، اینگونه بارها زیر بمب و کشتار جابجا و ریشه کن نشده و گرسنگی نکشند. بر عکس طی این ده ماه، انتخاباتهای جنایتکارانه، ما را به آنچه انچه ورطه امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی رسانده است که حتی بدبینان نیز هرگز نمی توانستند تصورش را بکنند.

این صرفاً یک درک متاخر از روی نگاه به نتایج نیست. کسانی در میان ما بودند افرادی، مانند نویسنده این سطور، که از همان آغاز در مورد عواقب روند وحشتناکی که اسرائیل از ابتدا انتخاب کرده بود هشدار می دادند و از انتخاب یک راه جایگزین انسانی حمایت می کردند؛ بودیم مائی که بخاطر ابزار نگرانی خود و مخالفت با آن روند به عنوان شکست

پاسخ واضح به این سؤالات روشن و منطقی یک نه قاطع است. پس چرا، با این که بهایی که می پردازیم مدام در حال افزایش است، به این روند مخرب ادامه می دهیم؟ چگونه است که افراد منطقی، مرگ هنیه را در حالی که حتی نمی توانیم برچسب قیمت یعنی هزینه آن را تخمین بزنیم، به عنوان یک عملیات درخشان جشن می گیرند؟

به سادگی می توان همه چیز را به نتانیاهو نسبت داد. می توان گفت که این جنگ در خدمت بقای سیاسی اوست و او هم علاقمند است که آن را تا ابد ادامه دهد. این درست، اما این پاسخ ساده فقط راهی برای خروج بسیار آسان از مخمصه در گیر شدن با پرسشهای بنیادی تر است. این درست است که نتانیاهو واقعاً تصمیم گرفته جان دهها هزار فلسطینی در غزه، جان گروگانهای اسرائیلی و امنیت جمعی ما را فدای منافع شخصی خود کند. اما مردم اسرائیل، یعنی همین جامعه که دنبال او راه افتاده است نیز از همان ابتدا با ابزار یک شادی چندش آور، هستی خود را وقف هموار کردن راه مرگبار برآوردن آرزوهای نتانیاهو کرد.

این فقط شهوت انتقام نیست که پس از ۷ اکتبر جامعه اسرائیل را فرا گرفت و عطش مرگبار کشتن را برانگیخت آنهم از نوعی کاملاً غریب. این فروپاشی تصور چیزی غیر از خشونت بیهوده است. امروز افکار عمومی اسرائیل با این واقعیت نگران کننده روبروست که فاقد ابزار بررسی و شناخت منافع خود و تصمیم گیری بین مسیرهای مختلف اقدام استراتژیک است. زیرا در جعبه ابزار اسرائیل چیزی جز یک چکش وجود ندارد، و کشوری که طیف وسیعی

خورده، به عنوان منکران قتل عام 7 اکتبر و به عنوان حامیان حماس متهم و محکوم شدیم. حتی اکنون، در پس زمینه شادی این ترورها، تکرار می کنیم: این مسیری مخرب، احمقانه و خطرناک است و ما هنوز می توانیم مسیر خود را تغییر دهیم. اما جامعه ای که قادر نباشد رویکردی غیرخشونت آمیز را حتی تصور نماید، بی تردید محکوم به انقراض است. آری! دیدن این که چگونه هنوز با چشمانی از حدقه درآمده داریم در آن مسیر قدم می گذاریم، دلهره آور است. خانم مژگان - اورلی نوی سردبیر Local Call، فعال سیاسی و مترجم شعر و نثر فارسی است. او رئیس هیئت اجرایی بتسیلم و فعال حزب سیاسی بلد است. نوشته های او به خطوطی می پردازد که هویت او را به عنوان مزراحی، یک زن چپگرا، یک زن، یک مهاجر موقت که در یک مهاجرت دائمی زندگی می کند، تعریف می کند.

منبع: [Alors que les dirigeants israéliens célèbrent les assassinats, les vivants en paient le prix](https://www.972mag.com/Alors-que-les-dirigeants-israeliens-celèbrent-les-assassinats-les-vivants-en-paient-le-prix/) (972mag.com)



Hossein Mousavian · 7m

ترور رهبر حماس در قلب تهران، از یک سو نفوذ گسترده عوامل اسرائیل در ایران و از طرف دیگر بی کفایتی دستگاه های امنیتی جمهوری اسلامی را نشان می دهد. گویی سازمان های اطلاعاتی رنگارنگ جمهوری اسلامی فقط برای سرکوب زنان، معلمان، کارگران، دانشجویان و فعالان سیاسی کار آبی دارند و دیگر هیچ.

با چشم‌ها



مرثیه‌های خاک
احمد شاملو

با چشم‌ها
ز حیرتِ این صبح نابجای
خشکیده بر دریچه‌ی
خورشید چارنق
بر تارکِ سپیده‌ی این روز
پابه‌زای،
دستانِ بسته‌ام را
آزاد کردم از
زنجیرهای خواب.

من با دهانِ حیرت گفتم:

«_ ای یاهو
یاهو
یاهو،
خلایق!
مستید و منگ؟
یا به تظاهر
تزویر می‌کنید؟
از شب هنوز مانده دو دانگی.
ور تایید و پاک و مسلمان
نماز را
از چاوشان نیامده بانگی!»

□

هر گاوگندچاله دهانی
آشفشانِ روشنِ خشمی شد:

«_ این گول بین که روشنیِ آفتاب را
از ما دلیل می‌طلبد.»

توفانِ خنده‌ها...

فریاد برکشیدم:
«_ اینک

چراغِ معجزه
مردم!
تشخیصِ نیم‌شب را از فجر
در چشم‌های کوردلی‌تان
سویی به جای اگر
مانده‌ست آن‌قدر،
تا
از
کیسه‌تان نرفته تماشا کنید خوب
در آسمانِ شب
پروازِ آفتاب را!

با گوش‌های ناشنوایی‌تان
این طُرفه بشنوید:
در نیم‌پرده‌ی شب
آوازِ آفتاب را!»

«_ دیدیم

(گفتند خلق، نمی)
پروازِ روشنش را، آری!»

نیمی به شادی از دل
فریاد برکشیدند:

«_ با گوش جان شنیدیم
آوازِ روشنش را!»

باری

«- خورشید را گذاشته،

می خواهد

با اتکا به ساعتِ شماطه‌دارِ خویش

بیچاره خلق را متقاعد کند

که شب

از نیمه نیز برنگذشته‌ست.»

توفانِ خنده‌ها...

من

درد در رگانم

حسرت در استخوانم

چیزی نظیر آتش در جانم

پیچید.

سرتاسرِ وجودِ مرا

گویی

چیزی به هم فشرده

تا قطره‌بی به تفتگیِ خورشید

جوشید از دو چشمم.

از تلخیِ تمامیِ دریاها

در اشکِ ناتوانیِ خود ساغری زدم.

آنان به آفتاب شیفته بودند

زیرا که آفتاب

تنهاترین حقیقتشان بود

احساس واقعی‌شان بود.

با نور و گرمی‌اش

مفهومِ بی‌ریای رفاقت بود

با تابناکی‌اش

مفهومِ بی‌فریبِ صداقت بود.

□

(ای کاش می‌توانستند

از آفتاب یاد بگیرند

که بی‌دریغ باشند

در دردها و شادی‌هایشان

حتا

با نانِ خشک‌شان. -

و کاردهایشان را

جز از برایِ قسمت کردن

بیرون نیاورند.)

□

افسوس!

آفتاب

مفهومِ بی‌دریغِ عدالت بود و

آنان به عدل شیفته بودند و

اکنون

با آفتاب‌گونه‌یی

آنان را

اینگونه

دل

فریفته بودند!

□

ای کاش می‌توانستم

خونِ رگانِ خود را

من

قطره

قطره

قطره

بگیرم

تا باورم کنند.

ای کاش می‌توانستم

- یک لحظه می‌توانستم ای

کاش -

بر شانه‌های خود بنشانم

این خلقِ بی‌شمار را،

گردِ حبابِ خاک بگردانم

تا با دو چشمِ خویش ببینند که خورشیدشان

کجاست

و باورم کنند.

ای کاش

می‌توانستم!

۱۳۴۶

هیولای مصیبت دو شب دیگر می‌نشیند در خانه ایرج و ملوک

یادداشتی از سپیده رشنو پیش از رفتن به زندان



دارم مادرم را در روزهایی رها می‌کنم که با عینک غذا خوردنش را تازه شروع کرده. حالا که از موهایش کاکل‌های پرپشتِ ذرتی مانده اما مدتی است یاد گرفته با سشوار موهایش را حالت بدهد. حالا که وقتِ سفت چسبیدنش است و نه رها کردنش. تلخیِ خداحافظی قبلی آنقدر در جانم مانده که این بار تاب در آغوش گرفتن و در آغوش افتادنِ عزیزانم را نداشتم. از پس خداحافظی برنمی‌آیم. هیچ‌کدامشان را برای بار آخر نمی‌بینم. وقت کم لبه خداحافظی را تیزتر کرده. مادرم پشت تلفن با صدای لرزان و تر از بغض می‌گوید: «روله، تو روی زندان مه می‌میرم.» و بعد هق هق می‌زند زیر گریه. صبا اشکش بند نمی‌آید، ایرج تماس‌هایش را قطع کرده و شوخی‌های پشت تلفن برای هیچ‌کدامشان کارساز نیست. هیچ‌کدامشان سر دماغ نمی‌آیند.

«تنها چیزی که از خود آزادی زیباتر است، ایستادن برای آزادیست.»

چشمانم دو تکه سنگِ گردِ قهوه‌ای منجمد است که شب‌ها در تاریکی می‌ترکند، مذب‌شان می‌ریزد تا روزها که دوباره سنگ بزایند. خرده شیشه‌هایی در گلوم گیر کرده‌اند، رگ‌های پَس و پُشتی را می‌برند و پس سرم را فلج می‌کنند. کارکشتگی در رنج کشیدن انگار به هیچ دردی نمی‌خورد. هر بار تازه‌تر از قبل است. نه در بیست‌ونُه سالگی برای چهار سال زندان رفتن، نه از دست دادن چاردیواریِ کوچکم، نه رها کردن همهٔ ندای زنان ایران
۴ مرداد ۱۴۰۳

بکشند، اما می‌بینند زنی پشت تلفن که صدایش شبیه خاله نیست می‌گوید تلفن خاله خاموش است. بعد دور صبا را می‌گیرند که نکند شماره را اشتباه گرفته‌اند. می‌نشیند کنار شانهٔ سامان که رگ متورم گوشهٔ چشم‌هایش از بغض و خستگی و بی‌خوابی سرخ سرخ است. می‌نشیند توی سرش که خواهر کوچک‌ترش چه کرد با زندگی و جوانیش. چه کرد با پدر و مادری که زالوی غصه دارد گوشتِ تن‌شان را می‌خورد. آهن‌ربای غول آسایِ فراق دارد خانواده‌ام و همه چیزم را می‌بلعد. انگار که ماشین با سرعت نور دارد می‌رود و همه‌ی دار و ندارم را از شیشه عقب تماشا می‌کنم که به دوردست می‌رود.

هیولای مصیبت دو شب دیگر می‌نشیند در خانه ایرج و ملوک. می‌نشیند کنار ایرج که ظاهراً دارد تلویزیون تماشا می‌کند اما دارد گوشه‌های سرخ و خیس چشمش را با سرانگشت‌های سفت و زبر شده از پینه، پاک می‌کند. می‌نشیند کنار ملوک که دارد عکس‌های ته‌تغاری‌اش را با زور عدسی عینک، از لای حبابِ بغض، با انگشت اشاره یکی یکی و به کندی رد می‌کند و زور می‌زند که گریه‌اش بی‌صدا باشد. آنقدر که صدای کم تلویزیون، شفاف‌ترین صدای خانه باشد.../****

می‌نشیند کنار خواهرم که دوقلوها گوشیش را قایمکی برداشته‌اند تا طبق معمول هر روز به خاله زنگ بزنند و بلدی گرفتن شمارهٔ خاله را به رخ

ما آزادیم که دنیا را تغییر دهیم:

درس‌هایی از هانا آرنست درباره‌ی عشق و نافرمانی



بیش از این‌ها دست‌پرورده‌ی مطالعات گسترده و ماجراجویی‌های فکری پرشور شخصی‌اش بود. او دانش و دقتش را برای فهم بهتر اتفاقات نیمه‌ی قرن بیستم به کار برد. دغدغه‌های اصلی او عبارت بودند از: ماهیت آغاز زندگی انسان، نوآوری‌ها و شگفتی‌هایی که انسان‌ها توانایی‌اش را دارند، آینده‌هایی که بر اساس اقداماتشان می‌تواند شکل گیرد، تکثر بشری یعنی تنوع بنیادین زندگی مشترک و شکننده‌ی ما که تفکر حقیقی را ممکن می‌کند و امکان عشق، که به بیان شیوای استونبریج، برای آرنست عبارت است از «درک فوق‌العاده ارزشمند متفاوت بودن انسان‌ها و لذت بردن از این تفاوت. ... عشق در وهله‌ی اول وضعیت پیشاسیاسی با هم بودن ما در جهان است.»

به صرف شام در منزلشان گفته بود: «این یکی پایش را در خانه‌ی ما نمی‌گذارد!» با وجود این، معضلی که آدورنو آن را بسیار هوشمندانه بیان کرده است معضلی بود که آرنست نیز با آن مواجه بود. هر دوی آن‌ها به‌عنوان یهودیان آلمانی هم‌نسل در سنت‌های فلسفی و فرهنگی وطنشان غرق بودند. وقتی نازی‌ها به قدرت رسیدند و مشخص شد که آن جامعه تنها توانایی پرورش کانت و بتهوون را ندارد بلکه می‌تواند هیملر و کریستال‌ناخت هم تولید کند هر دوی آن‌ها به ایالات متحده گریختند. آن‌ها هر دو با این پرسش مواجه بودند که آیا می‌توان از سنت‌های فکری‌ای که ملکه‌ی ذهنشان بود، یعنی سنت‌های فکری آلمانی و اروپایی که ریشه‌شان به یونان باستان می‌رسید، برای فهم پلیدی‌های زمانه استفاده کرد یا اینکه این سنت‌ها برای این منظور ناکافی، یا حتی بدتر از آن، همدست پلیدی‌ها بود.

همان‌طور که استونبریج نشان می‌دهد، آنچه آرنست را از آدورنو متمایز می‌کرد عزمش برای کنار هم جمع کردن تکه‌پاره‌های این سنت‌های فلسفی و سیاسی و بازآفرینی آن‌ها بود. آرنست فلسفه را از هوسرل، هایدگر و یاسپرس آموخته بود اما

تئودور آدورنو در کتاب چندپاره و به‌طرز جنون‌آوری پیچیده‌اش، اخلاق صغیر، این پرسش را مطرح می‌کند که در جهان چندپاره و جنون‌آور ما زندگی خوب به چه شکلی ممکن است. این فیلسوف آلمانی می‌نویسد: «تغییر منجلاّب فرهنگی کنونی مستلزم حضور و درگیری کافی با آن است، حضوری آن‌گونه که اشتیاق به جان آدمی بیندازد و هم‌زمان به انسان قدرت دهد تا این اشتیاق را نادیده بگیرد.» آدورنو به دنبال جایگاه صحیحی برای روشنفکر بود، روشنفکری که نه می‌توانست آن‌قدر از محیط خود جدا باشد که کاملاً آن را نادیده بگیرد و نه آن‌قدر در آن غوطه‌ور باشد که در جزئیاتش غرق شود. چگونه اندیشمندی با دغدغه‌های سیاسی می‌توانست به اندازه‌ی کافی هم نزدیک و هم دور باشد؟

آدورنو و هانا آرنست، سوژه‌ی کتاب جدید و جذاب لیندسی استونبریج، میانه‌ی خوبی با هم نداشتند. آرنست معتقد بود که آدورنو در کمک به دوست مشترکشان والتر بنیامین برای فرار از دست نازی‌ها کوتاهی کرده و تا اندازه‌ای نامصفا‌نانه او را به دلیل خودکشی نابهنگام بنیامین سرزنش می‌کرد. آرنست یک بار در پاسخ به پیشنهاد شوهرش برای دعوت آدورنو

آرنت از نقطه‌ای مقابل آرمان‌خواهی خام به این تعهدات اساسی خود وفادار ماند. این‌ها شالوده‌ای برای یک عمر کاوش او درباره‌ی شیوه‌های تحریف و حذف این توانمندی‌ها توسط نازیسم و توتالیتراریسم و همچنین امکانات محدود اما انقلابی‌ای بود که در آن شرایط باقی می‌ماند. خاص و منحصر به فرد بودن آرنت هم‌زمان با اشتیاق وافرش به جهان مشترک ما، نمادی از این آرمان‌ها بود.

ارتباط آثار هانا آرنت با مسائل روز هنگامی نمایان شد که به دنبال انتخاب دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ مهم‌ترین کتاب او، **خاستگاه‌های توتالیتراریسم**، در صدر فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت. کتاب استونبریج معجون عامه‌پسند جالبی است که خود نشان از وخامت اوضاع حاضر دارد. این کتاب ترکیبی است از زندگی‌نامه، سنجش نقادانه‌ی میراث برجای‌مانده از آرنت، راهنمایی عملی برای اقدام (۶ فصل از ۱۰ فصل کتاب با عبارت «چگونه» شروع می‌شود) و ژرف‌اندیشی‌هایی درباره‌ی وضعیت ژئوپلیتیک حال حاضر. استونبریج هم از محدودیت‌ها و هم از وسعت دیدگاه آرنت درک روشنی دارد و با جنبه‌هایی که خوانندگان امروزی او را خشمگین یا متعجب کرده است مستقیم رو در رو می‌شود. او به ضعف هولناک آرنت در تجزیه و تحلیل مسئله‌ی نژاد در وطن دومش (ایالات متحده‌ی آمریکا) اقرار می‌کند، به‌ویژه انتقاد تعجب‌برانگیز آرنت از والدین الیزابت اکفورد - یکی از نه دختر نوجوانی که به علت حضور در مدرسه‌ای مختلط که به تازگی دانش‌آموزان سیاه‌پوست و سفیدپوست را در کنار هم پذیرفته بود، مورد حمله و آزار قرار گرفته بود.

استونبریج همچنین منتقد رابطه‌ی آرنت با هایدگر، استاد فلسفه و معشوق سابقش است، رابطه‌ای که مدت‌ها پس از آنکه تعهد هایدگر به نازیسم آشکار شده بود ادامه یافت. البته در این زمینه تا حدی با آرنت همدلی نشان می‌دهد و از او در مقابل حملات ناشی از گزارش معروفش درباره‌ی محاکمه‌ی آیشمن و نظریه‌ی پیش‌پاافتادگی شر دفاع می‌کند. به عقیده‌ی او، آرنت هرگز ادعا نکرد که آیشمن نمی‌دانست مشغول انجام چه کاری بوده بلکه در عوض تیر انتقادش را روانه‌ی محدودیت‌های بنیادین فکر و تخیل می‌کند، محدودیت‌هایی که اقدامات

آیشمن را ممکن کرده بود. هر چند استونبریج محافظه‌کارتر از آن است که آشکارا به این امر اعتراف کند اما ترکیب عمومی کتابش تا حدی الهام‌گرفته از خود آرنت است. «استعداد بی‌نظیر زندگی‌نامه‌نویسی



ادبی «آرنت که ردپای آن را در آثار اولیه‌اش همچون زندگی‌نامه‌ی راحل فارنهاگن، میزبان محافل ادبی، تا گزارش محاکمه‌ی آیشمن می‌توان دید، هم‌راستا با یکی از اصول و

اعتقادات اساسی‌اش بود و آن اینکه «توانایی اندیشیدن از زاویه‌ی دید فرد دیگری نوعی تعهد اخلاقی، فکری و سیاسی مادام‌العمر است.»

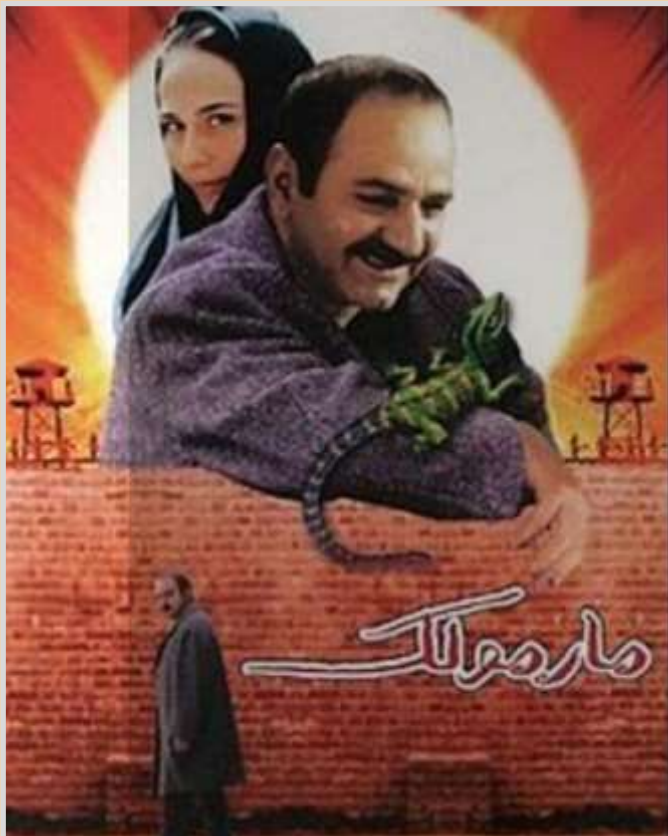
هرچند درایت استونبریج در تجزیه و تحلیل و پرده برداشتن از پیچیدگی‌های آرنت نقطه‌ی قوت او به شمار می‌رود اما همین امر از تأثیرگذاری کتاب در زمان حاضر می‌کاهد. موضوع‌گیری‌های کتاب نسبت به معضلات کنونی جالب اما اغلب مبهم است. در این کتاب، تهدیدهای ناشی از ظهور دوباره‌ی توتالیتراریسم اغلب تنها به ارجاعاتی به ترامپ و پوتین محدود مانده است... شاید وارد شدن به جزئیات بیشتر دامنه‌ی کتاب استونبریج را محدود می‌کرد یا باعث می‌شد که کتاب زودتر کهنه شود اما در هر صورت من انتظار داشتم که نگاه او جهانی‌تر و البته محلی‌تر باشد. استونبریج نه تنها از بولسونارو و اوربان به‌عنوان بدیهی‌ترین نمونه‌های اخیر صحبت نمی‌کند بلکه به‌رغم اینکه اهل بریتانیا و ساکن این کشور است، به نمونه‌های محلی هم اشاره نمی‌کند. این در حالی است که وضعیت کنونی سیاست بریتانیا آشکارا نیازمند خوانشی آرنتی است. برای من ناممکن است که دفاع آرنت از سیاست به‌عنوان فضایی برای تفکر معنادار همراه با دیگران را بخوانم و به حال شرایطی که انتخابات بریتانیا در آن برگزار می‌شود افسوس نخورم. آرنت درباره‌ی دولت بدطینتی که قصد انتقال پناهندگان به قاره‌ی دیگری را دارد و اپوزیسیون بزدلی که تنها انتقادش به این برنامه هزینه‌ی آن است و نه درون‌مایه‌ی شوروانه‌اش، چه می‌گفت؟ هر چند این وقایع آنقدر جدید است که کتاب نمی‌توانسته مستقیم به آن‌ها بپردازد اما وقتی هیچ‌یک از دو حزب اصلی بریتانیا نتوانسته‌اند به وقایع هولناک غزه واکنشی نشان دهند و در حداقلی‌ترین شکل ممکن خواهان ترک مخاصمه شوند، چگونه می‌توان از آنچه استونبریج «سقوطی مرگبار در بدبینی» می‌نامد خودداری کرد؟

برگردان: آیدا حق‌طلب

پرده از پارچه‌ی نازک آب.
 من دلم می‌خواهد
 دختران، دختر آبی باشند
 دامن از موج بپوشند و برقصند سبک
 روح من
 انعطاف خزه را داشته باشد در آب
 در زمینی که ز بیم
 اشک هم حتی
 سقط می‌باید کرد.
 گریه در آب چه لذت بخش است
 من که انباشته هستم از اشک
 داخل آب اگر گریه کنم
 تو نخواهی فهمید
 من دلم می‌خواهد
 خانه‌ای داشته باشم در آب
 آب یعنی همه‌ی خوبی‌ها...
عمران صلاحی



من دلم می‌خواهد
 مثل نیلوفر آبی باشم
 من دلم می‌خواهد
 عصر با ماهی‌ها
 بنشینیم
 و کمی گپ بزنیم.
 شهری از آب دلم می‌خواهد
 خانه‌ای در آن شهر
 و در آن خانه به هر پنجره‌ای



در چشمه‌ی زندگی بکی* بودی تو
 بر ساقه‌ی عشق، پیچکی بودی تو
 حالا شده معلوم من و مردم شهر
 کای شیخ! چه مارمولکی بودی تو
 • بک (: bak) قورباغه در گویش مردم خراسان
 ۱۲ آگوست (۲۲ مردادماه) #روز_جهانی_مارمولک

ما را به دو سیبِ وعده مهمان کردند
 مهمان بهشتِ زرق و دستار کردند
 مایی که مسلمان مسلم بودیم
 با سیب فریب ، نامسلمان کردند

برگرفته از فیس بوک سعید عندلیب

جنبش علیه دروغ

(این یادداشت در سال ۱۳۸۸ منتشر شد)
اعتراض‌های پدافندی مردم ایران به نتایج رسمی انتخابات ریاست جمهوری خردادماه اخیر، بیش از آن‌که درباره‌ی «حق» باشد، به «حقیقت» مربوط است. مردم ایران در فرصت‌های گوناگون و از راه نهادهای مختلف مدنی، حقوق زنان و حقوق بشر، بارها آشکارا خواستار «حق» خود

شده بودند، اما هیچ یک از «حق خواهی»ها این اندازه برای نظام سیاسی در ایران دردسر نساخته بود. این بار، مسأله به امری واری «حق» رأی دادن برمی‌گشت؛ پرسش اصلی درباره‌ی «حقیقت»ی ساده بود: «رأی من کوی؟»

بسیج عمومی بر محور تقاضا برای کشف «حقیقت» یا «واقعیت»ی ساده بود. رأی‌ها چگونه شمرده شده بود و نتیجه‌ی «واقعی» آرا چه بود؟ این نخستین باری بود که در سی سال گذشته، مردم برای پاس داشتن یک «حقیقت» ساده برمی‌خاستند و نه صرفاً برای احقاق «حق» و تمنای حقوق مدنی و شهروندی و بشری بیشتر.

مراد از حقیقت در این‌جا، مفهوم فلسفی پرسش درباره‌ی سرشت حقیقت نیست؛ بل‌که راست‌گویی

و صداقت است. رژیم تمام‌خواه، خود را مالک مطلق حقیقت می‌داند و برای نگاه‌داشت انحصار و تداوم آن یک سیستم تولید می‌کند. از کتاب‌های درسی دبستان گرفته تا صدا و سیما، از نهاد روحانیت گرفته تا نیروی انتظامی و سپاه پاسداران، از تحمیل سانسور بر کتاب گرفته تا حجاب اجباری، هر کدام ضلعی از این سیستم هستند که «نظام یگانه‌ی حقیقت» و حقیقت رژیم را تولید مدام می‌کنند. صدا و سیما انحصاری نماد حقیقت مطلق جمهوری اسلامی است. عکس‌چهره‌ی خندان و پدانه‌ی «مقام معظم رهبری» که به

اجبار باید به هر در و دیواری آویخته شود، عکس حقیقت مطلق است. عکس او «فصل الخطاب» همه‌ی عکس‌ها و حتا گوشت و پوست و استخوان واقعی شهروندان است. حقیقت مطلق می‌خندد و پدری می‌کند، پس همه باید بخندند و فرمان ببرند. تبلیغات، رکن رکن جمهوری اسلامی است. حتا هدف اصلی



ساخت بمب هسته‌ای، به کاربرد آن نیست؛ بل‌که نیرومندتر کردن تبلیغاتی جمهوری اسلامی است. تبلیغ قدرت مطلق، به شکل سیستماتیک، زبان، ذهن و جهان‌ایرانی را مسموم کرده است. اما سیستم بدین‌جا محدود نیست. مردمی که می‌خواهند در کشوری زندگی کنند، می‌کوشند تا جای ممکن زندگی‌شان دستخوش آزار حکومت نشود. در نتیجه با آن‌که به حجاب باور ندارند، زیر برق چشم‌های دریده‌ی گشت‌های پلیس و بسیج، حجاب را رعایت می‌کنند. با آن‌که نامزد دل‌خواه خود را در میان منتخبان شورای نگهبان نمی‌یابند، ناگزیر از

گزینش میان بد و بدتر می‌شوند تا بل‌که اندکی از فشار روزمره کاهش یابد. با آن‌که به اصول ایدئولوژیک نظام اعتقاد ندارند یا اساساً نسبت به آن بی‌تفاوت‌اند، چون شرط ورود به دانشگاه یا گرفتن شغل، گذر از سدّ گزینش است، تظاهر به اعتقاد می‌کنند. در یک کلام، جامعه برای زندگی کردن تسلیم سیستم و بخشی از سیستم می‌شود و با تن دادن بدن برای گریز از آسیب دیدن بیشتر، در تولید و بازتولید آن «حقیقت مطلق» مشارکت می‌کند.

جامعه خود را ناگزیر می‌بیند ریا کند، به ارزش‌های تحمیلی حکومت تن دردهد، در مراسم رسمی ملال‌آور شرکت کند، حکومت را از خود خشنود نگاه دارد به این امید که امنیت و آسایش و مزایای مادی و مالی آن تأمین شود و چنگال حکومت کمتر در تن آن فرورود. در نتیجه نه تنها حکومت به مردم دروغ می‌گوید که مردم نیز به خود نیز.

جامعه به سادگی در برابر سازوکارهای گوناگون زور و فشار حکومت مقاومت نمی‌کند. حکومت نفت، دادگاه، بسیج، زندان، پول، موقعیت اجتماعی، بهره‌مندی مادی و اعتبار مذهبی دارد. آدمیان هم معمولاً دوست دارند ساده زندگی کنند. حتا به بهای زیر پا گذاشتن حقیقت خاص خود، با آگاهی از دروغ و زورورزی حکومت، امنیت و آسایش و تنعم خود را به خطر نیندازند. جامعه تا زمانی که تصور می‌کند ولو با ظاهرسازی و پنهان‌روشی می‌تواند حداقلی از حقوق بشری و شهروندی خود را پاس دارد، با آن در نمی‌افتد. هنگامی جامعه به مقاومت برانگیخته و وادار می‌شود که احساس کند دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد و همه چیز را حکومت به یغما برده است.



حاصلی جز ویرانی نخواهد داشت. این اضطراب و هیجان باید در قالب جنبشی سازمان‌یافته با ایده‌ای روشن از خواست‌هایی مدنی قرار گیرد تا بتواند آگاهانه، سنجیده و خردمندانه، برنامه‌ای بلندمدت برای خود تصویر کند. بدون تدوین این برنامه و سازمان‌یابی، همه‌ی این انرژی‌های فوران‌یافته در خیابان یا افتاده به زندان، در مدتی کوتاه به تیر دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی دچار می‌شود. حتی اگر این نیروی ره‌اشده در فضای عمومی بتواند نظم مستقر را بلرزاند و به‌هم ریزاند، معلوم نیست کدام آینده‌ی مبهم و مغشوش را جایگزین آن خواهد کرد.

جنبش مدنی آینده، ناگزیر است طرحی روشن از نظام و میانی تازه‌ی اخلاق اجتماعی و اخلاق سیاسی پیش‌دید داشته باشد تا بتواند روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی در ایران را دگرگون کند. در این طرح، باید مفاهیمی چون «حقیقت»، «عدالت»، «آزادی» و «همبستگی اجتماعی» به شکلی متفاوت از میراث انقلاب سال پنجاه و هفت تعریف و تبیین شود. انقلابی‌ها می‌دانند چه نمی‌خواهند، اما نمی‌دانند چه می‌خواهند. جنبش‌گران مدنی می‌دانند چه می‌خواهند و درست به همین دلیل با آن‌چه نمی‌خواهند می‌ستیزند.

چالش دشوار جنبشی که بالقوه می‌تواند پدید آید، چیزی بیش از براندازی جمهوری اسلامی یا نهاد ولایت فقیه است. جایگزین آگاهی کاذب و دروغ نظام‌مند جمهوری اسلامی، وفاداری نهادساز و سازمان‌یافته و برنامه‌مند به حقیقت است. بزرگ‌ترین دروغ در سی سال گذشته خود مفهوم «انقلاب» است. انقلاب، سودازدگی آرمان‌شهری است که گمان دارد با نفی نظم موجود می‌تواند بهشتی روی زمین بیافریند. جنبش مدنی کامیاب، حرکتی است که پیش از هرچیز فارغ از توهم درباره‌ی خود، گذشته، اکنون و آینده است و مشت سودهای آرمان‌شهری را وامی‌کند. صبوری و بصیرت، راه استقرار صداقت و حقیقت است. انقلاب همه‌چیز را ویران می‌خواهد و نقطه‌ی آغاز ساختن را پس از نابودی همه چیز می‌گذارد. اما جنبشی مدنی سرمایه‌های گذشته و موجود را پاس می‌دارد و می‌داند که آغازی در میان نیست؛ همان‌سان که پایانی نیز بر خواست آزادی و حق نیست.

نمی‌شود. برای از میان بردن آگاهی کاذب، سالوس فراگیر، بیگانگی ذهن با زبان و زندگی دوگانه و چندلایه، جهدی دراز و پیچیده نیاز است. جامعه و حکومت دموکراتیک آن نیست که مردم برای آن که «خود»شان باشند، هزینه‌های سنگین پرداخت کنند. در این‌گونه جامعه، برای راست‌گویی لازم نیست کسی قهرمان یا شهید شود. ساختار دموکراتیک آن است که راست‌گویی هنجار غالب زندگی و رفتار است و و برای زیستن عادی نیازی به نهان‌گروی، تقیه و تظاهر نیست. به عکس، در ساختار دموکراتیک، دروغ‌گو محروم و مبعوض، طرد و ترک می‌شود.

اگر اعتراض‌های موجود به تدریج به جنبشی مدنی بدل شود و آگاهانه از دگردیسی به انقلاب پرهیز کند، می‌تواند گامی به سوی براندازی دروغ نظام‌مند بردارد. انقلاب سیاسی، غلیان فاجعه‌آمیز ناخودآگاه و احساس ناعقلانی است که باری جز بی‌باری و

نظام توتالیتر برای حفظ و تداوم رژیم حقیقت خود، تنها دروغ نمی‌گوید؛ بل که دروغ را سیستم‌مند می‌کند و نهادهایی پیچیده برای تلقین و ترویج دروغ می‌سازد. دروغ‌گویی و وارونه‌نمایی شالوده‌ی یگانه‌ی رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی است. سی سال است که در این نظام، جای قاتل و مقتول و ضارب و مضروب عوض می‌شود، آیت الله خامنه‌ای می‌گوید مسئولیت کشته شدن تظاهرات‌کنندگان به عهده سازمان‌دهندگان تظاهرات است نه پلیس که آنان را می‌کشد. مسئولیت قتل به عهده مقتول است نه قاتل؛ چون مقتول مقاومت کرده است نه در برابر کشته شدن که در برابر دروغ حاکم. پس مقاومت راستین علیه حکومت، تلاش برای زیستن در قلمرو حقیقت و ستیز با آگاهی کاذب است. برانداختن دروغ سیستماتیک تنها با براندازی نظام سیاسی یا حتی از میان بردن رسانه‌ها یا نهادهای آن حاصل

غزل شماره ۹۴

زان یار دلنوازم سگر است با شکایت
گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت
بی مزد بود و نیست هر خدمتی که کردم
یار ب مباد کس را محذورم بی عنایت
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
کونی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کندش ای دل بیچ کانبجا
سر با بریده بینی بی جرم و بی جنایت
چشمت به غمزه مارا خون خورد و می‌سندی
جانار و انباشد خونریز را حیات
در این شب سیاهم کم گشت راه مقصود
از گوشه ای برون آمی ای گو کلب هدایت
از هر طرف که رفتم جزو حشم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت
ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم
یک ساعت گنجان در سایه عنایت
این راه را نهایت صورت کجا توان بست؟
کیش صد هزار منزل بیش است در هدایت
هر چند بردی آجم، روی از درت نیابم
جو را از حیب خوشتر کز مدعی رعایت
عشقت رسیده فریاد از خود به سان حافظ
قرآن ز بره نخوانی در چارده روایت

حق گویی در برابر صاحبان قدرت

آنکه از روزگار مولانا بیش از هشت قرن گذشته است (به فرض این که آن داستان به عهدی بعید تر مربوط نباشد)، مخاطرات حق گویی در همین زمان و در این عهد تسخیر فضا و خیر هوش مصنوعی، در کشور ما و بویژه در این روزگار عدل اسلامی! نه تنها تخفیفی نیافته، بلکه شدتی به مراتب بیشتر نیز یافته است. هنوز هم در آن سرزمین اگر کسی به خود جرأت دهد و بخواهد کلام حق را در جایی جز زیر لحاف بر زبان راند کمترین ایمنی بر جان و مال خود نخواهد داشت. هنوز صاحبان قدرت در آنجا، صرفنظر از این که چه عناوینی برای خود اختیار کرده باشند، چنان از شنیدن حرف حق دگرگون می شوند که نمی خواهند هرگز سر بر تن گوینده چنان کلامی بینند. هنوز هرکس که در آنجا بر مسند قدرت می نشیند حق و حقیقت را در مالکیت انحصاری خود می بیند و واک بر حال کسی که جرأت بیاورد و بخواهد به وی بگوید شکل دیگری هم از حقیقت، چه بسا مقبول تر و پذیرفتنی تر و حتی برتر از حقیقت مورد ادعای او وجود دارد. نکته تأمل انگیز دیگر در داستان مولانا رفتار دلکک و پافشاری بی پروا و شجاعانه اش بر حق گویی است. او با وجود آگاهی از پی آمد ناگوار بر زبان راندن حرف حق در برابر یک فرمانروای خودکامه، راضی به سکوت نمی شود، بلکه با فراهم آوردن حفاظی هر چند کوچک بر گرد خود، حرف حق را، هر قدر هم که به گوش شاه ناخوشایند باشد، همچنان تکرار می کند.

پیش از بستن کتاب، با خود اندیشیدم اگر دلکک های طاق و جفتی که در لحظات حساس تاریخ گذشته و معاصر ما در لباس صدر اعظم و وزیر و کیل و مشاور و نخست وزیر و رئیس جمهوری پیرامون صاحب قدرت حلقه زده بودند یا حلقه زده اند، در حد همان دلکک داستان از شهامت حق گویی برخوردار بودند، امروز ما روزگار بهتری می داشتیم.

بیشتر مورد نوازش قرار می دهد. در دست سوم باز همان وضع تکرار می شود و دلکک از ترس جان مانند برهنه ای که در معرض باد سرد زمستانی قرار گرفته باشد در برابر انفجار غضب شاه بر خود می لرزد:

**باردیگر باختن فرمود میر
او (دلکک) چنان لرزان که عور از
زمهریر**

این بار هم شاه همایون جاه تا آنجا که زوردر بازو دارد دلکک را از مشت و سیلی بی نصیب نمی گذارد. بازی به اصرار شاه که می خواهد انتقام باخت خود را به هر قمیتی باشد از دلکک بگیرد و برتری خود را ثابت کند، برای بار چهارم ادامه می یابد. به آسانی می توانید حدس بزنید که چه اتفاقی می افتد. بهتر است ماجرا را از زبان خود مولانا بشنویم:

**باخت دست دیگر و شه مات شد
وقت شه گفتن و میقات شد**
دلکک که کیفر بُرد خود را در بارهای پیشین از دست شاه و یاد آوری حقیقت به او به وضع دردناکی چشیده است، این بار دیگر نشستن را جایز نمی شمارد. به سرعت از جا می جهد، به کنجی پناه می برد و چندین نمد و بالش روی خود می اندازد و زیر آنها پنهان می شود:

**برجهید آن دلکک و در کنج رفت
شش نمد بر خود فکند از بیم تفت
(خشم)**

**زیر بالشها و زیر شش نمد
خفت پنهان تا ز خشم شه رهد**
شاه در حالی که کف بر لب آورده است، نعره زنان و ناسزا گویان از دلکک می پرسد این چه کاری است که دارد می کند؟ اما دلکک با وجود بیم جان نمی تواند از بیان حقیقت دم فروبندد از همان زیر نمد ها و بالش ها باردیگر فریاد "شه، شه" خود را بلند می کند برای توجیه کار خویش چنین می گوید:

**کی توان حق گفت جز زیر لحاف
با تو ای خشم آور آتش سجاف**
و جان کلام داستان در همین بیت نهفته است. چند روز پیش هنگام مروری بردفتر پنجم مثنوی شریف و خواندن داستان شطرنج بازی شاه با دلکک، وقتی به اینجا داستان رسیدم، بی اختیار در تأمل فرو رفتم. دوجیز مایه این تأمل بود. یکی دیدم با



اردشیر لطفعلیان

**درسی از دفتر مولانا: "کی توان
حق گفت جز زیر لحاف"**

از میان داستان های دلکش مثنوی مولوی یکی هم داستان شطرنج بازی شاهی با دلکک خویش است. شاه بازی را با دلکک آغاز می کند و دلکک با بازی ماهرانه خود به سرعت شاه را مات می کند.

**شاه با دلکک همی شطرنج باخت
مات کردش زود و خشم شه
بتافت**

رسم گویا چنین بوده است که برنده بازی پس از مات کردن حریف واژه "شه" به تکرار بان می آورده است و چنانکه مولوی روایت می کند دلکک نیز پس از بردن دست چنین می کند:

**گفت "شه شه" و آن شاه کبر
آورش**

**یک یک از شطرنج می زد بر
سرش**

آری، شاه عظیم الشان! یا در اصطلاح چاپلوسان درباری گذشته "قبلة عالم"، شاهنشاه آریامهر" و در روزگار ما "رهبر معظم"، به جای آن که واقعیت را که همان ضعف خود در بازی شطرنج و باختن به دلکک باشد با وقار و آرامش بپذیرد و بکوشد در نوبت بعدی بهتر بازی کند، عنان اختیار را به دست خشم می سپارد و مهره های شطرنج را یک یک بر سر دلکک بی نوا می کوبد.

در دست دوم دلکک همچنان برنده است و شاه بازنده. این بار دیگ خشم سلطان بدتر از پیش به جوش می آید و دلکک بخت برگشته را با شدتی

با انتخاب مسعود پزشکیان رئیس جمهور، آیا سیاست خارجی ایران از دوگانگی میدانی - دیپلماسی به جایگاه واقعی خود باز خواهد گشت؟



جواب به این سؤال بسیار پیچیده است. و برای حلّ مشکل و یافتن جواب ساده لازمه آن بازسازی وزارت امورخارجه کشور می باشد. آیا با توجه به سیستم مدیریتی کشور که بیش از ۹۰ درصد آن در اختیار رهبر انقلاب آیت الله خامنه و بیت او قرار دارد، بازسازی وزارت خارجه ایران امکان پذیر است؟ جواب بسیار قابل تأمل و بسا غیرممکن بنظر میرسد. بنابراین حتی با انتخاب مسعود پزشکیان که از جبهه اصلاح طلبان برآمده، نمی توان امید چندانی به تغییر داشت. روز یکشنبه، ۲۱ مرداد ۱۴۰۳ لیست وزرای پیشنهادی آقای پزشکیان به مجلس شورای اسلامی ارائه شد که در آن آقای عباس عراقچی بعنوان وزیر امورخارجه به مجلس پیشنهاد شد. عباس عراقچی سیاستمدار با تجربه ای است از جمله سفیر نظام اسلامی در فنلاند، و ژاپن، و در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی معاون سیاسی محمد جواد ظریف بود. گفته می شود عباس عراقچی مورد اعتماد آیت الله علی خامنه هم می باشد! علاوه بر این اعتماد بودن، آیا به آقای عراقچی اجازه داده می شود به وزارت خارجه از هم پاشیده ایران سر و سامانی بدهد؟ بعید بنظر می رسد.

نمونه بارز شکست سیاست خارجی ایران ترور رئیس دفتر سیاسی حماس، اسماعیل هنیه در تهران است. وزارت خارجه ایران حتی یک بیانیه دیپلماتیک در این راستا صادر نکرده، تنها در راستای خواست رهبر خامنه ای از طریق سخنگوی وزارت خارجه شعارهای انتقام جویانه ای

صادر شده است. درمقابل فرماندهان نظامی بویژه سپاه پاسداران که سیاست خارجی میدانی کشور را در دست دارند، بیانیه های انتقام جویانه بسیاری صادر کرده اند. این گونه سیاست ورزی و واکنش نظام به قتل اسماعیل هنیه پیامی برای رئیس جمهور جدید آقای پزشکیان نیز هست که بوی هشدار میدهد، علاوه بر قانون اساسی کشور، کنترل و سیاست ورزی کشور بطور کامل در اختیار دولت و بویژه وزارت امورخارجه نیست.

بعد از ترور هنیه، سازمان تروریستی حماس یحیی سنوار را روز ۱۶ مرداد ۱۴۰۳، جانشین هنیه انتخاب کرد. یحیی سنوار تروریستی که برای کشتن و یا دستگیری او میلیون ها دلار جایزه قرار داده اند. در حال حاضر سنوار در تونلهای زیر نوار غزه فرماندهی باقی مانده نیروی نظامی حماس و جهاد اسلامی فلسطین را عهده دار است. فرماندهان نظامی از جمله فرمانده سپاه پاسداران، فرمانده ارتش انتخاب یحیی سنوار را تبریک گفته و اظهار داشته اند این انتخاب گویای عزم راسخ جبهه مقاومت به ادامه راه پرافتخار اسماعیل هنیه و استمرار خط مبارزه با کشور اسرائیل است. قابل توجه است وزارت خارجه ایران و بالطبع رئیس جمهور پزشکیان در ارسال این پیام ها نقشی نداشته اند.

پیام فرمانده سپاه در رسانه همگانی رژیم، ایرنا، اینگونه انتشار یافته: «اینجانب و سایر برادران جهادی شما در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به تأسی از قرآن کریم و پیامبر عظیم الشان صلوات الله علیه و آله و رهنمودهای حضرت امام خمینی قدس سره الشریف و تحت رهبری حضرت امام خامنه ای دامت برکاته، مثل همیشه از هیچ کمکی به شما و سایر مجاهدان مقاوم دریغ نخواهیم کرد و آن را بعنوان فریضه ای پر افتخار نصب العین خواهیم داشت.» در این راستا سردار علی شمخانی مشاور سیاسی علی خامنه ای هم اعلان

داشته ایران بطور کامل آماده جنگ و خونخواهی قتل اسماعیل هنیه است

در راستای فروپاشی وزارت خارجه ایران، و با توجه به مهره های سیاست خارجی میدانی نظام، سید محمدحسین ملائک در یادداشتی برای دیپلماسی ایرانی می نویسد: اگر این نقل قول از یک وزیر امور خارجه درست باشد که «کل سیاست خارجی کشور را می شود با ۱۱-۱۰ نفر گرداند و بقیه کارمندان وزارت امور خارجه بیکارند»، آن وقت اولویت دادن به بازسازی وزارت امورخارجه بیش از پیش مد نظر قرار خواهد گرفت. وی اظهار داشته در هریک از دولت های ایران مغز متفکری وجود داشته از جمله در دوران ریاست جمهوری سید ابراهیم رئیسی آقای جلیلی و دکتر جمشیدی بودند که وزارت خارجه ایران را به فروپاشی رساندند. اکنون بنظر میرسد محمد جواد ظریف، مغز متفکر آقای پزشکیان، برای انتخاب وزرا و سر و سامان دادن به وزارت خارجه ایران است. آقای ظریف در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی، دولت های ۱۱ و ۱۲، به مدت ۸ سال وزیر امورخارجه ایران بود و به قول خود، که در یک فایل صوتی در مصاحبه ای پخش شد، اقرار داشت سیاست خارجی ایران میدانی است و وزیر خارجه کنترلی بر سیاست ورزی، دیپلماسی و تصمیمات میدانی ندارد.

اولین اقدام ظریف «تشکیل معاونت راهبردی ریاست جمهوری و سیطره بر مرکز استراتژیک ریاست جمهوری» بوده است. آیا این معاونت میتواند از مرز بیت رهبری امام خامنه ای عبور کند و عنان اداره کشور و بویژه وزارت خارجه کشور را از دست سپاهیان و بویژه سپاه قدس بیرون آورد، باید صبر کرد و دید. اما در همین چند روز گذشته بعد از قتل هنیه در تهران اقدامی مؤثری از جانب این دولت جدید مشاهده نشد و بقول معروف «مشت نمونه خروار است.»

محمد حسین ملائک اظهار داشته فروپاشی وزارت خارجه ایران از دوره آقای دکتر کمال خرازی شروع و پرونده ها یکی پس از دیگری از دست وزارت امور خارجه خارج شدند و وزارت خارجه ایران به یک ساختار سیاسی کنسولی تقلیل یافت. در نتیجه سران سپاهی جای نیروهای نخبه و نابغه سیاسی را گرفتند و وزارت خارجه ایران را به یک نهاد بی مصرف میدل کرده و ادامه دارد. آیا این بار ظریف و عراقچی میتوانند اقدامی به نفع منافع ملی انجام بدهند که وزارت امور خارجه بتواند احترام و جایگاه سیاسی در سطح جهانی را بدست آورد؟ بسیار بعید به نظر میرسد. مضاف بر اینکه جریان ترور اسماعیل هنبه فضای سیاسی کشور را بیشتر رادیکاله کرده که وظیفه آقای ظریف و عراقچی به مراتب مشکل تر خواهد بود.

پژوهشگر دیگری، عبدالرحمن فتح الهی در این باره نوشته است آیا دولت پزشکیان از دوگانه میدان و دیپلماسی عبور خواهد کرد؟ محمدعلی سبحانی در گفتگویی با او تاکید دارد که این خطر برای دولت مسعود پزشکیان وجود دارد که از داخل رژیم، دولت جدید را به سمت جنگ سوق بدهند. وی اظهار داشته نباید فراموش کرد که رقبای آقای پزشکیان چه قبل و چه بعد از انتخابات، همواره در تلاش بودند که حاشیه و بحرانی را ایجاد کنند تا توفیقی برای این دولت شکل نگیرد. محمد علی سبحانی سفیر پیشین ایران در قطر، لبنان، سوریه و مدیرکل خاورمیانه وزارت خارجه کشور در دولت خاتمی بوده و سیاستمداریست با تجربه چندین ساله که مشکلات سیستم مدیریتی کشور بویژه وزارت خارجه را تجربه کرده و به آن اشراق دارد.

بسیاری تحلیلگران براین باورند که ترور هنبه در تهران توسط سازمان موساد برای کشاندن ایران به جنگ همه جانبه با اسرائیل اجرا شده. و وزارت خارجه ایران، به دلیل کمبود سیاستمداران با تجربه قادر نخواهد بود با اقدامات دیپلماتیک از جنگ ایران با اسرائیل، که ارتباطی به مردم ایران هم ندارد، جلوگیری نماید. از سوئی میتوان پیش بینی کرد عملیات میدانی مخرب سپاه پاسداران در کشور و منطقه خاورمیانه، با عملیاتی بیخردانه باعث این جنگ ناخواسته شوند که، برای ملت ایران بسیار پر هزینه و

خطرناک خواهد بود.

دوگانگی سیاست خارجی نظام به یقین عاملی در راستای استراتژی نخست وزیر اسرائیل برای کشاندن کشور ایران به جنگ همه جانبه با اسرائیل است. نتانیاهو میداند اسرائیل نمی تواند در مقابل جنگ نا متقارن که هم اکنون در جریان است برای مدت طولانی ادامه دهد. اسرائیل کشور کوچکی است و علاوه بر امکانات و تجهیزات نظامی مدرن طولانی شدن و ادامه جنگ نامتقارن بضرر اسرائیل تمام خواهد شد. در حالی که جنگ همه جانبه با ایران آمریکا را وارد جنگ خواهد کرد، رژیم اسلامی شکست خواهد خورد، نیابتی های رژیم (محور مقاومت) برچیده می شود و اسرائیل بر حماس پیروز و منطقه خاور میانه با احتمال بالا به ثباتی نسبی دست خواهد یافت.

از طرفی مشکل وزارت خارجه ایران حمایت بی مورد نظام اسلامی از روسیه در جنگ با اوکراین است. پس از انقلاب اسلامی گرایش سیاست خارجی نظام رو به سوی روسیه در راستای سیاست استراتژیکی سیاسی و اقتصادی روسیه قرار داده شد. از جمله در طول چند دهه گذشته روسیه کوشش داشته ایران و منطقه غرب آسیا در یک تنش مدیریت شده و کنترل شده قرار داشته باشد تا بتواند موازنه قوای خود با جهان غرب را تأمین کند. می توان بررسی کرد اقدامات بی ثبات کننده رژیم اسلامی در خاورمیانه در راستای همین سیاست خارجی استراتژیکی روسیه است. بنابراین بعید بنظر میرسد با نفوذ روسیه در سیستم امنیتی، اقتصادی و نظامی ایران به آقای پزشکیان، ظریف و عراقچی اجازه دهد وزارت خارجه ایران را بازسازی کنند. همکاری و کمک آیت الله علی خامنه ای و سپاه پاسداران با ارسال موشک و پهپاد به روسیه برای استفاده در جنگ اوکراین، که از دوران سیاست جمهوری آقای رئیسی شروع شد ضربات سنگینی به سیاست خارجی ایران وارد آورده، بویژه در روابط دیپلماتیک ایران با اروپا و آمریکا. به حدی که برای مراسم تحلیف پزشکیان بجز معاون سرپرست امور خارجه اروپا، انریکه مورا، هیچ چهره اروپایی دیگری در مراسم تحلیف حضور پیدا نکرد.

با توجه به فروپاشی، ناکارآمدی و بی اثر بودن سیاست خارجی دولتهای گذشته و بویژه دولت روحانی و

رئیسی، پزشکیان باید بازسازی وزارت خارجه ایران را در الویت بسیار بالایی قرار دهد. لازم است سیاست خارجه ایران بر پایه روابط دیپلماتیک با جهان متحول شود. باید سیاست خارجی دوگانه میدانی و دیپلماسی برچیده شود. آیا مسعود پزشکیان، ظریف و وزیر خارجه پیشنهادی آنان عباس عراقچی قادر به انجام این تحولات خواهند بود؟ باز هم قابل تأمل و بسا غیر ممکن بنظر میرسد.

تا هنگامی که در سپهر سیاسی ایران اصلاح طلب، اصول گرا، نفوذ سپاه پاسداران در سیاست و اقتصاد وجود دارد، کشور و مردم ایران با این دوگانگی سیاست داخلی و خارجی روبرو خواهند بود و این دولت و یا دولت های آینده قادر به حلّ این معطل آشفته سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نخواهند شد. در راستای نگاه به شرق خامنه ای، کشورهایی مانند روسیه و چین نیز در راستای منافع خود از آشفتگی و نابسامانی دولت های ایران نفع برده و به بهره برداری ادامه خواهند داد.

در پایان برابر با خبر موثقی از داخل کشور، مردم ایران به رخدادهای کنونی از جمله دولت جدید و جنبش وزیران، ترور اسماعیل هنبه در تهران و انتخاب یحیی سنوار بعنوان رئیس دفتر سیاسی حماس توجهی ندارند و بی تفاوت به زندگی روزمره خود ادامه و با مشکلات زندگی مبارزه می کنند. غالباً چون چشم انداز عبور از رژیم اسلامی را در دیدگاه ندارند، بسا سقوط نظام اسلامی را در بروز جنگ همه جانبه با اسرائیل و بالطبع آمریکا میدانند؛ تصوری اشتباه، ناآگاهانه و بسیار خطرناک. مردم ایران نباید خیزش جوانان در چند سال گذشته را از یاد ببرند، بویژه جنبش «زن-زندگی-آزادی» در سال ۱۴۰۳. فرصت ها باز هم بدست خواهد آمد، باید صبر داشت و امیدوار برای روزی که مردم ایران با عبور از نظام جمهوری اسلامی شأن، مقام و منزلت خود در داخل و در عرصه بین المللی را بار دیگر باز یابند.

ناخدا محمد فارسی

۱۲ ماه اوت ۲۰۲۴

ممنوعیت خرید تعهدات برای دانشجویان علوم پزشکی ساختن زندان در کنار قتل گاه؟

که از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌ست، همبستگی خود را با دانشجویان و دانش‌آموختگان علوم پزشکی اعلام کرده، و همچنان که در مقابل این ظلم سکوت نمی‌کند، تمامی دانشجویان و دانش‌آموختگان ایرانی، و نه فقط دانشجویان و دانش‌آموختگان علوم پزشکی ایران را به اعتراض فرا می‌خواند چرا که دور از ذهن نیست که چنین حکم ظالمانه‌ای در آینده درباره دانش‌آموختگان سایر رشته‌ها نیز اعمال شود.

ای که به وطن خود دارند، ناچار به ترک میهن می‌باشند.

این مسئله در کنار آمار فزاینده و هولناک خودکشی پزشکان در دوره دستیاری (رزیدنتی)، که با وجود درآمد بسیار اندک، ساعات کاری طولانی، عدم رسیدگی به وضعیت روانی دستیاران از سوی نهادهای مربوطه به گفته‌ی رسانه‌های خود حکومت به میزان یک خودکشی در هر هزار نفر جمعیت دستیاران رسیده‌است، این

وزارت بهداشت جمهوری اسلامی طی بخشنامه‌ای خرید تعهدات خدمت دانش‌آموختگان علوم پزشکی را ممنوع اعلام کرد، این موضوع به این معناست که از این پس اخذ مدرک تحصیلی و متعاقب آن ادامه تحصیل در خارج از کشور برای دانش‌آموختگان دانشگاه‌های سراسری و روزانه علوم پزشکی بدون عمل به تعهد، یعنی اشتغال در ایران حداقل به مدت برابر با مدت زمان تحصیل، ممکن نخواهد بود. حتی اگر دانش‌آموخته پزشکی



سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران
تهران - ۱۷ مردادماه ۱۴۰۲

پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا حکومت برای دانشجویان ایرانی که می‌توانند آینده‌سازان این سرزمین باشند، از میهنشان یک زندان ساخته‌است یا قتل‌گاه؟

بی‌شک رهایی از این شرایط ظالمانه جز با اتحاد و همبستگی دانشجویان و دانش‌آموختگان و اعتراض به اشکال گوناگون ممکن نخواهد بود، چرا که تجربه ثابت می‌کند که هرچه مردم بر حاکمان ظالم آسان بگیرند، جور و ستم آنان افزون‌تر شده و به اشکال مختلف و مضاعفی، ظلم و ستم خود را در هر سو نشان می‌دهند.

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران ضمن محکوم کردن ممنوعیت خرید تعهدات دانش‌آموختگان علوم پزشکی به علت مغایرت این حکم با حق آزادی

تمام هزینه تحصیل خود را به دولت پرداخت نماید.

دور از حقیقت نخواهد بود اگر این تصمیم حکومت را واکنشی در جهت جلوگیری از مهاجرت گسترده دانش‌آموختگان رشته‌های علوم پزشکی بدانیم؛ حکومتی که تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر جوانان این سرزمین تنگ نموده، مفاهیمی همچون وطن دوستی و عرق ملی را مستمسک اقدام خود برای محبوس کردن دانش‌آموختگان پزشکی می‌کند، در حالی که جوانانی که از ظلم و جور حاکمان جمهوری اسلامی به تنگ آمده، حق مشارکت سیاسی‌شان ضایع گشته، پاسخ اعتراضشان زندان و شلاق و گلوله بوده و برای زیستن در خور کرامت انسان، با همه عشق و علاقه

کشف «اکسیژن تاریک» در اعماق اقیانوس

مشابهی دست یافت. تکرار نتایج، صحت یافته‌های اولیه را تایید کرد و نشان داد پدیده‌ای واقعی و قابل توجه در اعماق اقیانوس در حال رخ دادن است.

آن‌ها دریافتند گره‌های منگنز منبع این اکسیژن اضافی هستند. این گره‌ها دارای شارژ الکتریکی معادل یک باتری AA هستند و از طریق فرآیندی به نام الکترولیز، آب دریا را به هیدروژن و اکسیژن تجزیه می‌کنند.

اهمیت این کشف چیست؟

اگرچه این یافته‌ها باید از سوی آزمایش‌های مستقل دیگر تایید شوند اما تحقیقات سویتمن و تیمش نشان می‌دهند برخی مواد معدنی می‌توانند بدون نیاز به نور خورشید، اکسیژن تولید کنند.

دکتر نیک اونز، مدیر انجمن علوم دریایی اسکاتلند گفت: «کشف منبع دیگری از اکسیژن در سیاره ما غیر از فتوسنتز، پیامدهای بسیاری دارد.»

این کشف همچنین بر اهمیت حفاظت از محیط زیست‌هایی که اکسیژن تولید می‌کنند، تاکید می‌کند.

سویتمن هشدار داد که باید در مورد استخراج معادن از اعماق اقیانوس با دقت بیشتری فکر و عمل کرد زیرا به احتمال زیاد، این فرآیند اکسیژن مورد نیاز اکوسیستم‌های موجود در اعماق اقیانوس را تامین می‌کند.

این کشف می‌تواند افق‌های جدیدی را نیز در جست‌وجوی حیات در سایر سیارات بگشاید.

چندفلی «وجود دارند که به طور عمده حاوی منگنز و آهن هستند. دانشمندان دریافته‌اند این گره‌ها بدون نیاز به فرآیند فتوسنتز، اکسیژن تولید می‌کنند.

این کشف می‌تواند دیدگاه‌ها را درباره چگونگی آغاز حیات روی زمین تغییر دهد.

سویتمن گفت: «این یافته نشان می‌دهد شاید منبع دیگری از اکسیژن در گذشته‌های دور وجود داشته و حیات هوایی می‌توانسته پیش از ظهور فتوسنتز شکل گرفته باشد. اگر این اتفاق در سیاره ما رخ داده، ممکن است در سیارات دیگر نیز اتفاق بیفتد.»

چگونه اکسیژن تاریک کشف شد؟

این کشف نتیجه یک ماموریت تحقیقاتی در سال ۲۰۱۲ است که هدف آن بررسی میزان مصرف اکسیژن از سوی موجودات کف دریا بود.

محققان با استفاده از دستگاه‌های خاصی به نام «فرودگر» سکوه‌های مکانیکی که می‌توانند آزادانه به کف دریا سقوط کنند، سطح اکسیژن را در اعماق چهار هزار متری اندازه‌گیری کردند.

خلاف انتظارها، آن‌ها متوجه شدند سطح اکسیژن در کف اقیانوس افزایش می‌یابد. این یافته غیرمنتظره، سویتمن و تیمش را به تحقیقات بیشتر واداشت.

سویتمن که در ابتدا گمان می‌کرد دستگاه‌های اندازه‌گیری‌اش خراب شده‌اند، تجهیزات را مجدداً تنظیم کرد.

او طی سال‌های متمادی، آزمایش را چندین بار تکرار کرد و هر بار به نتایج

پژوهشگران در عمق چهار هزار متری اقیانوس، منبع جدیدی از اکسیژن کشف کرده‌اند که می‌تواند نظریات درباره منشأ حیات روی زمین را دگرگون کند. دانشمندان نام این پدیده را «اکسیژن تاریک» گذاشته‌اند.

برای دهه‌ها، دانشمندان درباره «ماده تاریک» نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ ماده‌ای فرضی که گمان می‌رود با نیروی گرانش خود، کهکشان‌ها را کنار هم نگه می‌دارد. اما حالا پدیده‌ای مشابه در اعماق اقیانوس کشف شده است. بر اساس گزارش بخش انگلیسی الجزیره، پژوهشی که به تازگی در مجله نیچر جیوساینس منتشر شده است، نشان می‌دهد ذخایر معدنی در بستر دریای منطقه کلاریون-کلیپرتون (CCZ) در اقیانوس آرام، در عمقی معادل نصف ارتفاع قله اورست، اکسیژن تولید می‌کنند.

پروفسور اندرو سویتمن، سرپرست تیم تحقیقاتی از انجمن علوم دریایی اسکاتلند (SAMS) می‌گوید این یافته‌ها نشان می‌دهند منبعی از اکسیژن، جدا از فرآیند فتوسنتز در سیاره ما وجود دارد.

تا پیش از این تصور می‌شد تنها منبع اکسیژن زمین، موجودات فتوسنتز کننده مانند گیاهان و جلبک‌ها هستند. حالا این کشف جدید پرسش‌های مهمی را درباره منشأ حیات روی زمین مطرح می‌کند.

اکسیژن تاریک چیست؟

در منطقه کلاریون-کلیپرتون که مساحتی معادل چهار میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع از اقیانوس آرام را پوشش می‌دهد، سنگ‌های معدنی شبیه به زغال‌سنگ به نام «گره‌های

کارما

(داستان کوتاه)



نویسنده: ناصر اعظمی



(کارما) همه چیز برایش کسل کننده شده بود. گویا جهان داشت برایش روز به روز تنگ و تنگ تر میشد. بیرون خانه زمستان بود. دانه های ریز و سپید برف داشت روی زمین مینشست. ترسی شفاف کل بدنش را در بر گرفت. فندکش را برداشت. سیگارش را روشن کرد و چند پوک عمیق از سیگار گرفت. کنار شیشه ی بخار گرفته نشست و بادست بخار را کنار زد. برف همه جا را سفید کرده بود. بلبلی با بی محلی تمام به فضای حاکم روی درخت بی برگ سیب داشت چهچه می زد و کم آن سوتر بچه ای داشت با هویج پلاسیده اش برای آدم برفی کج وکله اش دماغ میگذشت. دختر جوان موی مشکی خنده کنان داشتند از سرایشی کوچک سرسره بازی می کردند و گاهی هم گوله های برفی بسوی هم می فرستادند. انگار همه آن بیرون شاد و خوشحال بودند.

ولی زندگی درون ساختمان چهل متری و کنگی، در طبقه ی سوم برای آقای ضحاکیان طرد شده از خانواده زشت و کسل کننده بود. اوقاضی پرنده های جناحی بود. همه از حکم هایش داد پیش خدا می برند. از رشوه های که در آن دوران بدست

آورده بود. توانسته بود برای فرزندانشان یک زندگی لاکچری بسازد. اما دست حسابگر روزگار او را در دوران پیری و بی کسی، تنها درون یک ساختمانی چهل متری، بایک مستخدم پیروغور غورو در گوشه ی درواخته از شهر جای داده بود. فرزندانش سالی یک بار و آن هم برای اینکه فقط مشاهده کنند که پدر پیر و فوتوت شان زنده است یا مرده، به خانه اش سرکی می کشیدند. سرپای او را برانداز میکردند و بدون حرفی آنجا را ترک می کردند.

بی محلی فرزندانی که برای آنها خون مردم را در شیشه کرده بود. خیلی برایش عذاب آور و سخت هضم بود، ولی دردهای قاضی خلاصه در همین جا نمیشد. او بیشتر وقت ها با هر بار بلیک زدن صحنه های حکم دادن و بی عدالتی هایش مانند یک فیلم ترسناک جلوی چشمش منسجم میشدند. گاهی اوقات هم از ترس همین کابوس ها چشم روی هم نمی گذاشت و تا طلوع خورشید در عالم تنهایش با خودش حرف می زد. بارها خواسته بود خودش را خلاص کند. اما دل جرعت این کار را نداشت. حتی پیزن مستخدم جوری با او نامیکرد که گویا قاضی سر بارش است

بیرون همچنان داشت برف میبارید و هنوز ضحاکیان مشغول زول زدن به دوردست ها بود. ناگهان صدای درگوشش طنین انداخت. گروهی بصورت یکنواخت او را صدا میزند. ضحاک ضحاک ضحاک بیرون بیاید.....

در یک آن یک دسته زن و مرد با لباس های یک دست سیاه رنگ جلوی چشمش علم شدند. انها تا بوی چوبی با روپانی مشکی، بر دوش حمل می کردند. گروه عذارها هنگ با گام های یک نواختند به مانند یک دسته نظامی در حال رژه راه می رفتند و زیر لب اسم قاضی ضحاکیان را صدا میکردند. زوایه دید آنها بسمت پنجره ای بود که قاضی داشت با چشمانی از هدقه بیرون زده نگاه شان می کرد. عرق سردی بر پیشانی پرچین و چروکش نقش بست، تمام اندامش به لرزه افتادند و وحشتی نومیدانه بر جانش نقش بست. ترسی که تا آن روز نظیرش را تجربه نکرده بود، بر وجودش چیره گشت.

چندسیلی محکم به خودش زد. ولی نه رویا نبود! انگار تمام اتفاقاتی که داشت می افتاد. کاملاً رنگ واقعیت داشت. چگونه ممکن بود؟ تمام کسانی که داشتند تابوت را حمل می کردند. همان آدمای بودند. که روزی خودش حکم اعدامشان را صادر کرده بود. اما حالا چگونه زنده شدند! با خودش فکر کرد شاید اسرافیل در صورتش دمیده و قیامت شده؟ دونفری که جلو دار همه تابوت را می کشیدند. دانشجویای سیاسی معترضی بودند که هیچ وقت چهره شان را از یاد نبرده بود. گاهی اوقات در کابوس هایش رخ نمایان میکردند و با داسی سرش را از تنش جدا می کردند و می رفتند.

قاضی هراسان و با لحنی امیخته به ترس چندبار خدمتکارش را صدا کرد. اما جوابی نیامد! یادش آمد او چند لحظه پیش برای کاری خانه را ترک کرده بود. بوی مشمئزکننده ی گازکل خانه را گرفته بود. خدمتکار فراموشکار گاهی اوقات عادت داشت شعله اجاق را نبندد. قاضی با ترس لرز در خانه را باز کرد. میخواست بداند تمام

چیزهای که دارد اتفاق می افتاد، واقعی است؟ یا خیال؟ بیرون هوا سوز زیادی داشت. انگار با سوزن داشتند به بدنش ضربه می زد. صورتش به قرمزی دانه های انار رسیده شده بود. هیچ کس آن بیرون نبود. فقط یه آدم برفی دماغی هویچی با چشمانی دکمه ای و سایه ی کم رنگ خودش روی برف ها، مدتی به سایه خیره شد. اما عجیب بود؟ سایه داشت لحظه به لحظه کوچک و کوچکتر میشد. قاضی زبانش بنده آمد بود انگار کسی داشت از پشت گلویش را می فشرد. او مثل یک بید خشک داشت می لرزید. هنوز همان صدا هم که اسمش را صدا می کردند، در سرش وول می خورد. هراسان و لرزان خواست به داخل برگردد، اما پایش سر خورد و با پشت سر به زمین افتاد. خون گرم مثل جویبار بهاری برف ها را آب می کرد و کوجه به کوجه دنبال آن صدا میرفت، ضحاک ضحاک..... صبح روز بعدیچ هایش شادمان از شنیدن خبر مرگ پدر در آنی از لحظه

خود را به در خانه ی پدری رسانند. تا وصیت نامه ی پدر را باز کنند. قاضی دوختر و یک پسر داشت. پسر قاضی ضحاکیان که فردی بلند قد و استخوانی بود. یک کلاه روسی با پالتوی بلند برتن، و یک سیگار روشن برگ بین دوانگشتش داشت. جلوی همه کلید را به در انداخت و همزمان با دخترها وارد خانه شدند. اما صدای گوش خراشی کل محله را فرا گرفت. صدا ی شبیه به برخورد یک بمب یا یک هواپیما بر زمین، خانه های که در آن نزدیکی بودند شیشه هایش شکست. مردم هراسان و نگران با چهره های بهت زده به داخل کوجه آمدند تا ببینند قضیه از چه قرار است. خانه ی قاضی ضحاکیان به کی پودر شده بود. در گوشه ی دورتر کنار آدم برفی کج و کوله کلاغی نوک قرمز داشت با یک کلاه پشمی روسی و میرفت..

نویسنده: ناصر اعظمی



لحظه ای که انسان
ستم را به آسانی تحمل کند
شوم ترین دوره حیاتش
آغاز می گردد!

برتولت برشت

روزنامه کیهان مدعی است که اسب زین‌شده‌ای زیر پای دولت مسعود پزشکیان قرار گرفته است!

